نوفضل دیگرش و بدنا از کرمش آمده رفت باز نماند

ای بحکم تو برده بقره ما　　بپد لیلی بسوی منزل راه

کردگارا بحق آل نبی　　نماز نیاز نسیم شبی

درسانی بلطف پیش کرامش　　اسپ مقصود من بمقصد خویش

مرکب جهد من بکن رهوار　　در ره شرع سید مختار

در نعت سید المرسلین خاتم النبیین قد

مصطفی صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم

احمد مرسل آن پیمبر پاک　　محرم خاص خلعت لولاک

شهسوار مقام او ادنی　　سید هاشمی رسول خدا

نور حق آفتاب عالمتاب　　صاحب تاج و منبر و محراب

حکم او کرده تا بر وفق ایام بر سر توسن زمانه لجام
شهسواری که مرکب بخشش برده از نه فلک برون تازش
کرده چون عزم راه بگزارش لامکان شد مکان جولانش
دوستان خدا ز خیل وی اند دینی و آخرت طفیل وی اند
از خدا بار صد درود و سلام بر وی و آل و بر صحابه تمام
بر ارباب عقل و اصحاب دانش پوشیده نماند
که کتاب در معرفت اسپان و علامات محمود و
مذموم و دانستن علت و امراض که اسپ پیدا کند
و معالجه آن از حکمای هند بزبان سنسکرت
شانزده هزار اشلوک یعنی بیت دراز آن

سابق تصنیف در لغه هندی کرده اند و آن لغت
بغیر پندتان دانا کسی دیگر نمی دانند بنا بر آن فواید
مستور مانده بود و در ایام خلافت بندگان حضرت
ملک رفعت فلک حشمت مشتری خاصیت کیوان
سطوت پادشاه جمجاه خلایق پناه مروج دین
محمدی شاهنشاه عادل الخاقان بن خاقان
السلطان بن السلطان ابوالمظفر شهاب الدین
محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی
خلد الله تعالی ملکه و سلطانه پندتان که در علم دانستن
سنسکرت ماهر بودند جمع ساخته بودند و سالو



[illegible]

سابق تصنیف در لغة هندی کرده اند و آن لغت

بغیر پندتان دانا کسی دیگر نمیدانند بنا بر آن فواید

مستور مانده بودند و در ایام خلافت بندگان حضرت

ملک رفعت فلک حصانت مشتری خاصیت کیوان

سطوت پادشاه جمجاه خلایق پناه مروج دین

محمدی شاهنشاه عادل الخاقان بن خاقان

السلطان بن السلطان ابو المظفر شهاب الدین

محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی

خلد الله تعالی ملکه و سلطنته پندتان که در علم داشتن

سهنس کرت ماهر بودند جمع ساخته بودند سالو

بسم الله الرحمن الرحیم

اسب فکرت چو زین کند دانا بر که گوید نخست حمد خدا

بنام خدائی که توسن افلاک را گرد مرکز خاک دایره

گرداننده و رایض حکم او بر اسب سپهر روز و شب

از مه و مهر زین نهاده و جلاجل کواکب برو بسته

در جست و جوی او یک نفس از تک و دو باز نه

ایستد و از گردش تکاپو اگر نعل او سوده گردد از هلال مه

ن

سابق تصنیف در لغه هندی کرده اند و آن لغت

بغیر پندتان دانا کسی دیگر نمی آید بنا بر آن فواید

مستور مانده بودند و در ایام خلافت بندگان حضرت

ملک رفعت فلک حشمت مشتری خاصیت کیوان

سطوت پادشاه جمجاه خلایق پناه مروج دین

محمدی شاهنشاه عادل الخاقان بن خاقان

السلطان بن السلطان ابو المظفر شهاب الدین

محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی

خلد الله تعالی ملکه و سلطانه پندتان که در علم دانستن

سهنس کرت ماهر بودند جمیع سخنه بودند رسالو

ترانسپا که فرسنامه هندی باشد در هنگامی که این

بنده فدوی درگاه خلایق پناه سید عبد الله المخاطب

بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ بغزوات کفار

آن ملک رانای چیتوره در آن زمان رانای امر سنگه

ولد پرتاب این رانا اودی سنگه بود بزرگی زمینداران

آن کوهستان سر از کوشش بالا میزد از برکت توجهات

ظاهری باطنی پادشاه دین پناه فتوحات تازه نصیب

روزگار این نیازمند درگاه الهی خادم خلق الله گردید چند

صندوق کتب هندی از رانا امر سنگه بدست غازیان

لشکر پادشاه اسلام افتاد از آن جمله یکی سانو ترانسپا بود که

عبارت

عبارت از فرسنامه باشد از زبان فارسی ترجمه

نموده اگرچه در زمان سابق فرسنامه از نظم و نثر

نوشته اند و اکثر موافق این کتاب و چون توجه

شریف پادشاه اسلامیان را بمقتضای این آیه کریمه

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ

اللهِ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

جد و جهد بر جهاد کفار و دشمنان دین سید الابرار

از حد و عد بیرون و افزون است و باین سبب میل

و رغبت تمام بر اسپان شیر کام خوش خرام دارند با وجود

آنکه اسب بسیار هر روز انعام و بخشش میشود در پایگاه
خاصه و طویلهای معموره از اسپان عربی و رومی و عراقی
و ترکی و چینی از هر قسم قریب به دوازده هزار اسب
در طویلهای موجود و حاضر میباشد همه تازی نژاد و
ترکی زاد و رومی نهاد و پرورش یافته بدین ثبات
هریکی همچو کوه وقت سکون بلکه از کوه در شکوه افزون
لیک بوده بتندی و تیزی گرد از باد در سبکی چیزی
از ته نعل شان ز گردش راه گرد غیرت نشسته بر رخ ماه
همه گیتی نورد و عالم گیر در جهان شان کسی ندیده نظیر
بر خداوند عقل و فراست پوشیده نیست که این علم
شریفی

شناختن اسب قابل و لایق ملوک نامدار و خواقین
با اقتدار است اکثر عقلا اتفاق دارند و بعد از
انسان از حیوان هیچ چیز شریفتر از اسب نیست
چنانچه حقتعالی انسان را بر تمام مخلوقات فضل
و شرف نهاده است اسب را بر حیوانات دیگر فضیلت
داده است و صورت او را نیکوتر از صورتهای دیگر
حیوانات آفریده و مرکب را برای انبیا و ملوک
ساخته و بواسطه سواری او بر اعدا ظفر میابند در
فضیلت اسب و اجر غازیان آیات و احادیث
بسیار وارد شده چنانچه حق تعالی میفرماید وَالْخَيْلَ وَ

الْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً

اسب را بر حیوانات دیگر مقدم ذکر کرده اند و سواران
را بزینت ستوده و در احادیث آمده که انصار ساکنان
مدینه منوره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال
کردند که میخواستیم که بدانیم که از طاعتها و اعمالها نزد حق
جل و علا کدام احب و فضل است تا دانسته بدان
مشغول شویم این آیت نازل شد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ
بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ پیغمبر صلی الله علیه و سلم میفرماید که
عزیزترین مکان در دنیا پشت اسپان تازیان است

حکایت

حکایت از مامون خلیفه پرسیدند که نیکوترین چیزها
در دنیا چیست جواب داد که سوار نیک بر اسب نیک
و در میدان نیک و از اردشیر بابکان منقول است که
اگر نه ملوک و بزرگان را سواری اسب بودی ایشانرا
بر سایر مردمان فضیلت نبودی مقدمه در آفرینش
اسپان امیرالمؤمنین اسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب کرم الله وجهه روایت میکند که از پیغمبر علیه الصلوة
والسلام شنیدم و این خبر از اخبار مشهور است که ایزد سبحانه
و تعالی خواست که اسب را بیافریند باد جنوب را گفت
من از تو خلقی میخواهم آفرید که اندر و عز باشد دوستان

مرا ذل باشد دشمنان مرا باد جواب داد که خداوندا
حکم و فرمان تراست پس ایزد تعالی اسب را از باد
جنوب بیافرید و گفت که خیر و برکت اندر موی پیشانی
تو بستم و غنیمت کنند بر پشت تو و در تو خاصیت بسیار است
و در پیش دشمن جستن در تو نهادم و ترا فراخ روزی
کردم و مبارک دیدار بر دیگر ستوران فضل نهادم
و خداوند ترا بر تو مهربان گردانیدم و مرغ پرانی بیافریدم
که بر پشت تو تسبیح و تهلیل چنانکه و تکبیر گویند و هر مردی
که بر پشت اسب تکبیر و تهلیل چنان بگوید که اسب بشنود
او نیز بگوید چون فرشتگان صفت آفرینش اسب شنیدند
گفتند

گفتند یا رب ما فرشتگان توایم که ترا تسبیح و تحمید
میگوییم ما را یار نیست آن چیست پس ایزد تعالی
بیافرید بر ایشان اسبان ابلق که گردن ایشان
چون گردنهای شتران بختی ایزد تعالی هر کرا
خواهد که در حرب مدد فرستد بر این اسبان سوار
فرستند پس ایزد تعالی اسب بر زمین فرستاد و
اسب بر چهار دست و پا ایستاد و بانگ کرد ایزد
تعالی با وی کام و زبان گفت که برکت من بر تو
بادا و در نسل میگیرند از تو چون حضرت آدم علیه السلام
اسب بگزید خدای عز و جل گفت که یا آدم چیز را گزیدی

و عزّت تو و فرزندان تو درست و ترا فرزندان آن باشند

و ایشان را تاج تا روز قیامت برکت من بر تو و بر ایشان باد

بعزّ و جلّ من که دنیا فریدم هیچ صورتی بهتر و نزدیکتر

و حسنتر از تو و از او نباشد یا آدم یکی از خاصیت و

برکت اسب آنست در هر خانه که اسب باشد دیو در آن

خانه نرود و در آنجا مرگ مفاجات نباشد و برکت

و نعمت باشد و نزد ابلیس هیچ آوازی دشمنتر از اسب

نیست و اگر مالک او را واقعه پیش آید پیش

از آن بچهل روز بالهام ایزد تعالی او را معلوم شده

باشد در باب فضیلت اسب روایات بسیار است

امّا زیاده

امّا زیاده بر این گنجایش در این مختصر نیست و غرض

کلّی از تالیف این کتاب معرفت اسب است

و شناختن علّت امراض و معالجهٔ آن چون در کتاب

سهنس کت هر ورق را مخصوص از برای چیزی

قرار داده اند آن ورق بمنزله باب است بنابر آن

اعداد اوراق آن کتاب باب و فصلی از کتاب

فرسنامه که در زمان سلطان محمود غزنوی نوشته

بودند نیز داخل این نسخهٔ شریفه کردانیده از آن جمله است

که در شب تیز بین تر و شنونده تر از اسب حیوان دیگر نیست

و از جمله حیوانات فراخ روزی تر از اسب نیست و از جمله

حیوانات چهار چیز در بهشت روند اسب غازی
و اشتر صالح و خر عزیز و سگ اصحاب کهف و پیغمبر علیه الصلوة
والسلام اسب را در ردای مبارک خود جو دادی
و بردای مبارک خود سر و روی او را پاک کردی
و فرموده چنانکه فرزندان را پی تعویذ نگاه دارید
اسبان را نیز نگاه دارید که چشم زخم کار کند پیغمبر علیه
الصلوة والسلام فرموده باید هر که اسپی در طویله بندد
و محافظت او را کند و بجان کوشد از بهر رضای حق تعالی
و نیت غزا و جنگ با کفار ثواب عظیم یابد گردد
و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر اسب بجرد و شکین یا
کمیت

کمیت که پیشانی او و لب زیرین او و دست چپ او
و هر دو پای او سفید باشد همبرین صفت و تصویر کرده
شد پس کوکه برنشین بر پشت چنین اسب و بغزا
رو و فتح کن و غنیمت گیر و اسب مذکور با این صورت است
بدانکه اسب بر سه قسم است یکی عتیق دویم هجین سیوم
مقرف عتیق آن اسب را گویند که پدر و مادرش هر دو
عربی باشند و هجین آن اسب را گویند که پدرش عربی باشد
و مادرش عجمی باشد و مقرف آن اسب است که پدر و مادرش
هر عجمی باشد بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
از اعرابی بویدا نام اسب خرید و نام آن اسب مرتجز بود

حیوانات چهار چیز در بهشت روند اسب غازی

و اشتر صالح و خر عزیز و سگ اصحاب کهف و پیغمبر علیه الصلوة

والسلام اسب را در ردای مبارک خود جو دادی

و بردای مبارک خود سر و روی او را پاک کردی

و می فرمودی چنانکه فرزندان را بی تعوید ندارید

اسبان را نیز مدارید که چشم زخم کارگر کند پیغمبر علیه

الصلوة والسلام میفرماید هر که اسپی در طویله بندد

و محافظت او را کند و بجان کوشد از بهر رضای حق تعالی

و نیت غزا و جنگ با کفار ثواب عظیم او را باید کرد

و پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که هر که اسب بخرد مشکین یا

کمیت

کمیت که پیشانی او و لب زیرین او و دست چپ او

و هر دو پای او سفید باشد همبرین صفت و تصویر کرده

شد پس کسی که بر نشین بر پشت چنین اسب و بغزا

رود و فتح کند و غنیمت گیرد اسب مذکور را بهین صورت است

بدانکه اسب بر سه قسم است یکی عتیق دویم هجین سیوم

مقرف عتیق آن اسب را گویند که پدر و مادرش هر دو

عربی باشند و هجین آن اسب را گویند که پدرش عربی باشد

و مادرش عجمی باشد و مقرف آن اسب است که پدر و مادرش

هر عجمی باشد بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

از اعرابی اسپ را نام اسب خرید و نام آن اسب مرتجز بود

پس آن اعرابی پس پیغمبر علیه الصلوة والسلام روان شد
و قیمت اسب را کمتر در رسول خدا شتاب شتابی میرفت
و آن اعرابی پس ماند خریداری برای اسب خود کسی دیگر
کرد که آن کس خبر نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم اسب را خریده اعرابی آواز کرد بر رسول صلی
الله علیه و آله وسلم که این اسب اگر میخری بخر والا
بکسی دیگر میفروشم رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت
که من از تو خریده ام اعرابی گفت قسم است که تو نخریده
اگر خریده گواه بیار بر خریدن پس خزیمه صحابی گفت
که من گواهم که رسول خدا خریده پیغمبر فرمودند چه طور گواهی
میدهی

میدهی که نبودی خزیمه گفت من اقرار است گوئی
میدانیم در خبرهای آسمانی و زمینی و در خبرهای غیب
پس چه طور است گویی ندانیم در خریدن تو اسپ را
پس پیغمبر علیه الصلوة والسلام بخزیمه گفت تو تنها بجای
دو گواهستی و برای کسی که یک خزیمه گواهی بدهد
بس است بعده رسول خدا صلی الله علیه وسلم اسب را
باعرابی واپس داد و گفت که خدا برکت کند در
اسب تو گویند آن اسب روز دوم بمرد این ترجمه حیوة
الحیوان آورده   ابو هریره رضی الله عنه میگوید
که پیغمبر علیه الصلوة والسلام اسب ارجل احتی ناحی

او سفید باشد او را مکروه داشتی و دوست نگرفتی
و آنکه دست و پا خلاف یکدیگر بود و انرا انکیل خوانند
و انرا نیز مکروه داشتی و دوست نگرفتی و آنکه
دست و پا خلاف و طبیعت اسب و آدمی هر دو یکی
است ایزد تعالی هر دو را بر یک مزاج آفریده است و
هر علت که آدمی را باشد همان علت اسب را باشد
و همان علاج که آدمی را کنند همان علاج اسب را
فرمایند حقتعالی سه چیز در اسب نیافریده یکی زهره
و اگر زهره داشتی هیچ آدمی از زهره آن نبودی که بر اسب
نشستی دیگر غده نیافریده اگر غده داشتی همیشه رنجور بودی
دل

دیگر شتالنگ نیافریده اگر شتالنگ داشتی تک
نتوانستی دوید در وقت سلیمان علیه السلام
هزار اسب با پر بوده در عالم می پریدند و در مرغزاری
که خوشتر بود می چریدند و چشمه در و آب شیرین تر می
بود هر روز در آنجا فرا آمدندی و آب از آن چشمه می
خوردند سلیمان علیه السلام را از آن حال خبر کردند عفریت
دیو را بفرستاد تا آن اسبان را بگیرد و بیاورد هر چند
عفریت دیو سعی کرد گرفتن میسر نشد بعد از آن مصلحت
بران قرار گرفت که دیوان را فرستاده آب آن
چشمه را تهی سازند و آن چشمه را از شراب پر سازند

همچنان کردند اسپان شراب از آن چشمه خورده مست
شدند بعده هزار دیو هر یکی یک اسپ را از موی پیشانی
گرفته بحضرت سلیمان علیه السلام آوردند جمله فربه و
بشدند آنکه بکشتن مشغول شدند تا فرو رفتن آفتاب
نهصد اسپ را بدین طریق میکشتند ناگاه حضرت
جبرئیل علیه السلام در رسید گفت سلیمان از کشتن این
جانوران بدار که ایزد تعالی آفتاب را از بهر
باز آورده تا نماز عصر را یعنی دیگر بوقت ادا نمائی
سلیمان علیه السلام از حق تعالی درخواست تا صد اسپ باقی
مانده را بشد اصل اسپان تازی یعنی عربی از آن صد اسپ است

دیگر صفت آنکه اسپ چگونه باید استادان این فن
چنین گفته اند که اسپ روز جنگ کرگ باید بهتر رنگها است

کمیت باشد فراخ روی و دلیر و دوش پشت و فراخ
پیشانی و فراخ کتف و فراخ سینه و کوتاه پشت
و استخوان دم دراز و فراخ شکم و فراخ دهن و فراخ
سرین و سیاه چشم سیاه زانو سیاه پوز سیاه خصیه
سیاه دم سیاه سم   حجاب یوسف بن الفقیه
گفت اسپی برای روز جنگ نغز خوش که او جواب در آر

و محمد مرزبان که او مادر و پدر این کار است و از را
یضان و استادان این فن است از وی پرسش محمد
مرزبان را طلب داشت و گفت خوش کن اسبها
از طویله های من برای سواری روز جنگ محمد مرزبان
جمیع اسباب طویله را منظر در آورد و گفت اگر جنگ
خواهی کمیت و اگر سیر مرغزار خواهی خنگ و اگر
هیبت را خواهی مشکین و اگر سیر سبزه و گلزار را خواهی
ابلق و اگر شکار را خواهی بور و اگر دیدار خواهی سمند و اگر
راه رفتن را خواهی گلگون و اگر چوگان را خواهی سرخ
بدانکه بهترین همه اسپان کمیت است و پادشاهان عجم اسب
کمیت

کمیت را دوست داشتندی اسب باید که دور بین و
دور شنو و پرنشاط و تیز پاشنه و از تازیانه ترسان
چنانکه اگر بآتش رانی در رود و اگر بآب اندازی آش
شنا کند و اگر بزنی بی آرام گردد و چون فرو نشانی
روباه باشد چون سوار شوی شیر شود و علف زود
خورد و هر اسبی که بدین صفتها یافته شود بغایت نیک
باشد چنانچه در عالم پادشاهان بزرگ را نام
مانده است اسپان نیک را هم نام مانده خنگ خسرو
سیاه جمشید جرده بهرام بور بیژن رخش رستم شبدیز
پرویز گلگون اسفندیار سمند کیخسرو کمیت فریدون ابلق

نوشیروان   پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت

که چون الله تعالی بر بنده نیکویی کند او را چهار چیز کرامت

کند مرکب رهوار و خانه فراخ خوش هوا و همسایه

نیکو خلق و جفت حلال با حیا و پارسا ایعزیزا اگر خواهی

که اسب نیکو را از بد فرق کنی اول بدنش نیکو نگاه اگر در اهنر

خطا کند دندان نیکو خطا کند سیاه مژه سیاه چشم

چون راه رهو بوی چپ و راست گردد در رفتش دست بند

دارد آن اسب که گردنگ و چپ دست و شب کور نباید

اگر خواهی که بدانی که اسب شب کور است تازیانه گلیم سیاه از پشت

بر زمین بیند از دو بر بالای او ریسمان سفید یا مهره سفید

بیفکن

بیفکن و اسب را بر بالای آن بران اگر شب کور بود نه

رمد و بر گلیم بگذرد و اگر شب کور بود چون ریسمان سفید مهره

را بیند رم کند و از گلیم نگذرد و اگر خواهی که بدانی چپ

دست هست یا نه چند بار در آبی دروازه خانه بران

اگر دست راست پیش نهد راست بود و اگر دست چپ پیش

نهد چپ دست بود و اگر خواهی که بدانی که گنگ است

یا نه بر بار یابان چند بار بگذران اگر آواز کند گنگ نباشد

و اگر آواز نکند گنگ باشد اکنون تمام هنرهای اسپان که

یاد کردیم از عیب اسب بد و گرفتن باید استاد و سنگریزه بر آب

باید انداخت اگر از جائی بجهد سوار باید شد و تازیانه باید زد

واگر اسب در سواری تو تنگدل میشود و جلدی میکند بدانکه
بغایت نیک است هر هنری که ازاو خواهی مییابی و هیچ
آن اسب را کسی نداند والله اعلم بالصواب وایضاً اندر
رنگهای اسبان بهتر و عیب عرض و سواری آموختن بدان
بدان ایعزیز که بهترین چیزها که پادشاهان و جمله لشکریان بدان
محتاج اند آرایش و شکوه مملکت و فتوح ممالک بدان دانسته
باشد وجود اسبست که پادشاهی بی آن نتوان کرد و ملک
و ولایت بی او نتوان گرفت و نخستین چیزی که اسب را
بدان بشناسند رنگست و هر کس اسب خود بدان رنگ بشناسند
اکنون نامهای رنگهای اسبان را بنویسیم سیاه کمیت مشکین

نقره

نقره بور سرخنگ گل خنگ سبزنگ ابلق نباید خرید و ابرش
اما از جل و اشکیل و ابلق نباشد خرید که هر سفیدی که بر اسب
بر هر اندامی که باشد آن عیب بود دیگر آنکه از همه رنگها
کمیت بهتر باشد مشکین چنان باید که سیاه و روشن
بود و در چشمهاش هیچ سرخی نباشد زیرا که هر اسب سیاهی را
که سرخی در چشم باشد از عیب بزرگ خالی نبود و یا گزنده
و لگدزن یا سرفتن بود و اگر در طویلهای جای بند شود
و سواری کم باید و آدم گیر شود و کسی را بکشد و اسب ناصبور
و چشم زخم زود کار کند و ابرش نیک باشد اما بد شوم بود
از نور بر حذر کن که او نیز بد شوم بود و بگرما و سرما و پشه

و شکلش مصور بود و شیر از او بترسد و از آواز شیر باک ندارد

و بر پشت او نگار شیر توان کرد و خنکی که چون نقره سفید

بود و فش و دم و سم و با خجسته بود و بدین صفت یاد کرده‌ایم

اگر بدست آید لیکن نادر و بیمثل بود و اما استادان این

فن چنین گفته اند که اسب ابلق و ابرش مخمر جهان از

حادثه و واقعه خالی نیست سواران در میان لشکر پیدا

و انگشت نما باشند که بر رنگ ستوده و بی آفت است

آنچه از فرسنامهٔ فارسی انتخاب نموده شد تا اینجا

مسطور گردید اکنون آمدیم بر سر فهرست فرسنامهٔ هندی

که از کتابهای سنسکرت و بزبان پارسی ترجمه کرده شد

دوازده

باب در معرفت اقسام اسب و بیان علامات نیک و بد که در دست

سی و هشت باب در دانستن علتها که اسب پیدا کند

و مطرزات آن فهرست ابواب دوازده گانه **باب اول** در معرفت

۴

اصل و فرع رنگهای اسب و بیان نیک و بدان **باب دویم**

در معرفت پهونرهای یعنی پیچکهای که بر عضای اسب

می‌باشد و بیان نیک و بدان **باب سیم** در معرفت سال

اسب و شناختن دندان او **باب چهارم** در معرفت و علامات

اسپان دونده و نشانهای که دلالت بر چلدی و زور

مندی اسب کند **باب پنجم** در صفت لگام زدن و دوانیدن

او **باب ششم** در معرفت نشانهای مذموم که در بعضی اسپ می‌باشد

باب هفتم در معرفت خصلت اسب و تعریف فرست او
باب هشتم در معرفت بلندی قد اسب و درازی و سطبری
و ضخامت و دانستن نیک و بد آن و شناختن بوی عرق
و در آن چهار فصل است باب نهم در معرفت اجناس ذات
و اجناس اسب و در این نیز چهار فصل است باب دهم در معرفت
خاصیت طبایع فرس و دانستن نیک و بد آن باب یازدهم
در معرفت آنکه اسب در هر فصل چه علت پیدا میکند و
بیان بیماریهای در هوای مختلف باب دوازدهم در معرفت
اداب خوید دادن و موسم سبز اسب را دادن و دانستن آنکه
اسب را در هر ولایت چه غله باید داد باب اول در معرفت
اصل

اصل و فرع رنگهای اسپان و بیان عیب و هنرهای
آن استادان این فن خصوصا صاحب لوثری که بانی این
علم است چنین آورده و میان رنگهای اسب چهار رنگ
اصل است و باقی فرع اول سفید که از آن نقره گویند
و اندوان سیت برن و عربان ابیض گویند سفیدی
و مثل مروارید یا مانند شیر باشد یا شبیه بماه و یا نقره و یا
مانند برف باشد بر این مثنوی بیت

نقره خنگ سفید چون زر ناب   بسفیدی چو شیر یا مهتاب

تصویر اسب ابیض

و نقره اینست



اگر اسب سفید یکرنگ باشد که بهنورها همه موافق افتاده باشد

آن اسب بی بهاست و بسیار مبارک و ستوده است

در هر ملکی که باشد اهل آن همه خوش وقت باشند و

سوار او در روز جنگ و بر اعدا ظفر یابد دوم رنگ سیاه

و بتازی ادهم گویند و هندوان کشن و ران گویند

و بخشیان شکین نویسند رنگ او مثل ابر سیاه بود

زنبور را بگونه دود و دارنگ گویند و این جانور در هندوستان

پس

سیهی چون سواد دیده نور   سیاهی چو شیرین زنبور

تصویر اسب سیاه مذکور   اینست



اگر اسب سیاه یکرنگ باشد که همه بهنورهای او

موافق افتاده باشند چنین اسب را مبارک شمرند

و سوار او در حرب البته بر دشمنان غالب شود و اگر این

اسب را گوش و چشم و سم سفید افتد از این نیز مبارک

دانند و صاحب آن اسب دولتمند بود و اگر این اسب

سیاه یکرنگ را خال سفید بر شکم افتد مالک آن

مالک صاحب فرزند نرینه گردد و اگر خال سفید
بر نهیگاه اسب افتد خوش و راحت دهد اگر این خال بر جانب
گردن اسب واقع شود صاحب آن مالدار و توانگر گردد و اگر بر سر عرقی
افتد نیز مبارک دانند   رنگ سرخ است از آن بور خوانند
و هندوان سون ورن گویند سرخی او مانند زعفران نا سوده
یا مانند گل انار یا بلون خون یا مثل رنگ لاله که آن را سرخی
گویند پت بور چون زعفران نا سوده سرخی گل
انار بنموده تعریف اسب سرخ که نموده شد مصور تیز هوش
بدین صورت تصویر او کشیده   است



اگر اسب سرخ که تمام بهنورهای او موافق افتد مبارک
سوار در جنگ ظفر یابد و اگر این نشانها که در اسب سیاه
مذکور شد بر اسب سرخ افتد همان نتایج که در اسب سیاه مذکور
بر اسب سرخ نیز دهد چهارم رنگ زرد است که از آن زرده
گویند و هندوان بیت ورن خوانند و زردی او باید
و بر رنگ طلا یا بر رنگ شعلهٔ آتش یا مثل زردی که در گل نیلوفر
است باشد یا بر رنگ زرنیخ و پوست آن باید که هم رنگ موی او

باشد و گویند که بهترین رنگهای اسبان این چهار رنگ است

که مذکور شد و اهل این صنعت اسب یکرنگ را بسیار ستوده

اند و رنگ اصل یعنی چهار رنگ و رنگ دیگر فرع

این رنگهاست پس زرده زرد ریش چو زردی زر

و بود در روشنی در هر نظری تعریف اسب زرد در رنگ که نموده

شد استادان مصور چنین تصویر کشیده اند



اگر اسب زرد یکرنگ تمام پهلوهای او موافق افتاده باشند

بسیار ستوده و مبارک است و اگر مثل این خال سفید

و در

و در اسب سیاه و سرخ که مذکور شد اگر اسب زرد داشته

باشد همان نتیجه دارد فصل در بیان رنگهای مختلف

که بزبان سهنس کرت مورقش رنگ نامی قرار داده

اند چنانچه اسبی که یال و دم و چشم یکرنگ داشته باشد و

پوست آن رنگ دیگر باشد از زبان سهنس کرت

انوورن گویند این قسم اسب را مبارک نامند

و سوار او در حرب بر دشمنان خود غالب آید و ظفر یابد

کردوده اسبی که یال و دم و چشم چند رنگ داشته باشد بزبان

سهنس کرت بهیدرن نامند و این قسم اسب را

نیز مبارک دانند و اسبی که یکرنگ داشته باشد خالهای

او برنگ دیگر باشد چنانچه سرخ و سیاه و سفید و زرد
داشته باشد از زبان سهنس کرت چترن گویند
و این قسم اسب را مبارک شمرند و اسپی چشم او
سفید باشد یک جای او برنگ دیگر باشد نیز مبارک
است اول اسپی که یال و دم و چشم برنگها داشته باشد
مبارک است این صورت دارد که تصویر کرده شده
دوم اسپی که یال و دم و چشم چند رنگ دارد مبارک
است تصویر صورت اینست و بسیار کشیده اند

سیوم اسپی که یک رنگ و خالهای این برنگ دیگر است
این چنین اسبها مبارک شمرد اند تصویر او اینست



چهارم اسپی که چشمش سفید است و یک جایش برنگ
دیگر است این قسم اسب را نیز مبارک و همون دانسته
اند و تصویر او که مصوران نقش کشیده این است



پنجم اسپی که یال و دم سفید و چشم چند رنگ دارد مبارک تصویر این



ششم اسپی که رز رکام و قضیب آن سرخ است و تمام اعضایش

برنگ میوه است مبارک تصویر او این است



هفتم اسپی که پوستش سرخ و هر دو چشم خیره و چند خال

برشکم و پشت دارد مبارک تصویر این چنین

استادان نقاش کشیده اند در این صورت



هشتم اسپی که تمام اعضایش مثل گل سندریه است مبارک



از زبان سهنس کرت سار گوینده و مبارک داشتند

اسپی که یال و دم و چشم او سفید باشد چشم و خصیه و

پوستش و قضیب و دست و لب بالا و مقعد و چهار

سم او برنگ گل کنول باشد بزبان سهنس کرت

اورا کرک گویند و میمون دانند و اسبی که روی و کام

و قضیب او سرخ باشد و تمام عضایش برنگ میوه

باشد این را نیز کرک گویند متوسط است اما بی

عیب است و اسبی که پوست او سرخ باشد و هر دو

چشمش چهره باشد ازرا نیز کرک گویند و او نیز متوسط است

و همین است را اگر بر چشم در روی و بینی و شکم و پشت

نقطهای سرخ و سیاه افتاده باشد ازرا بزبان

سهنس کرت کرک گویند یعنی خسروس

و این قسم اسب را چشم و یال و دم او سفید باشد

و پوست و چشم و مقعد و چهار سم سیاه باشد

ازرا

ازرا کرونج نیز گویند و این قسم اسب را مبارک

دانند اسبی که پوست و چشم و یال و پشم و دم

و مقعد و هر چهار سم برنگ گل سندریه باشد ازرا

سندوار گویند مبارک است اسبی که پوست روی

خصیه سرخ باشد یال و دم و پشم سفیدی و سرخی

امیخته باشد ازرا سینه پوش گویند و ان نیز مبارک

است و اسبی که رنگ او سفید باشد و اندک مایه

زردی در و امیخته باشد و پوست و بدن و یال او

سرخ باشد ازرا کودر گویند و این قسم اسب را نیز

مبارک شمرند و اسبی تمام سفید باشد و اندک سیاهی

در و نمایان باشد از او هو مروان گویند و نیک شمرند

اسپی که رنگش سفید یا سرخ باشد و یال و دم او

زرد فام باشد از او موج کلیس گویند این قسم اسب را

مبارک دانند اسپی که تمام بدن او سفید باشد یا

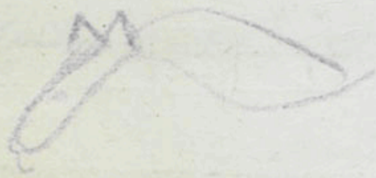
سرخ یا زرد و دم او سیاه باشد از انجن گویند

نهم اسپی که پوست رویش و خصیه سرخ و یال و دم

و چشم سفیدی بسرخی آمیخته باشد مبارک و تصویر او اینست



دهم اسپی که سفید باشد اندک بزردی مایل مبارکست



یازدهم اسپی که تمام سفید و اندک سیاهی نمایانست

اینچنین اسب نا مبارکست تصویر او مصور چنین کرده است

دوازدهم اسپی که رنگش سرخ و یال و دم زرد مبارکست

و مصور این چنین تصویرها کشیده و استادان

و مصوران مدتی صورت نبشته اند و روزگار

سیزدهم اسپی که تمام بدنش زرد است و دم سیاه مبارکست تصویر

چهاردهم اسپی که تمام رنگش سیاه است و دم و یال او رنگهای
گوناگون است مبارکست و تصویر اینست

پانزدهم اسپی که تمام رنگش سرخ و سیاهی اندک تحته
و چشم و یال و دم و مقعد سیاه دارد و مبارکست و تصویر اینست

شانزدهم اسپی که سفیدی و سیاهی تحته مبارکست و تصویر اینست

اگر کسی گوید این نیز مبارکست و اگر همین اسب زر پشم

بسفیدی و زردی آمیخته باشد انرا سه رنگه گویند
و اگر بسرخی و زردی آمیخته باشد انرا ابیر کویند این نیز مبارک
اگر سیاهی با سرخی آمیخته باشد انرا نیز دهوم گویند خوب نیست
اسپی که رنگ او سرخ باشد یا سفید یا سیاه یا زرد و باشد
و یال او رنگهای متعدد داشته باشد انرا اشرکیس گویند
مبارک دانند و همین اسب را دم اگر الوان باشد اشتر
دال گویند و اسپی که تمام بدن او سرخ باشد و سیاهی
اندک آمیخته باشد پوست و چشم و یال و دم و سم و
مقعد او سیاه باشد انرا بزبان سنسکرت رونک
گویند مبارک است و اگر سیاهی او بیشتر باشد کال رونک
گویند

گویند بسیار خوب دانند اسپی که سیاهی و سرخی او
برابر باشد انرا مردونی کاروک گویند این قسم اسب
میمنت دارد اسپی که چشم و یال و دم او سیاهی
و سفیدی آمیخته باشد انرا ارش گویند آن نیز خوب است
اگر همین اسب رنگ سیاهی غالب داشته باشد کال
ارشکه گویند این را نیز خوب شمرند و اگر همین اسب
سفیدی غالب داشته باشد انرا سپید ارشکه گویند این نیز
مبارک است اسپی که سپیدی و سرخی و سیاهی برابر آمیخته
باشد و چشم و پوست و سم سیاه داشته باشد انرا ارش
پنل گویند مبارک است و اسپی که پوست او سیاه باشد

و چشم بدن او تمام سرخ و سفید باشد انرا باتل گویند
مبارک است و اگر در این اسب سرخی غالب باشد انرا
رکت باتل گویند این نیز میمون شمرند و اگر همین
اسب را یال و دم زرد و سیاه باشد انرا چکرداک گویند
بسیار خوب است و اگر اسپی که چشم او زرد و سفید باشد
و پوست او سیاه باشد و یال او الوان باشد انرا گجرینه
گویند بسیار خوب دانند اسپی که او سرخ و سیاه و زرد
باشد و پوست او سرخ باشد انرا کوزنگه گویند مبارک
ذکر رنگهای الوان را که متقدمان قرار داده اند اول کمیت
او را سرخ و سیاه صبغة الله بهم آمیخته و تشبیه برنگ خرما کرده
و اگر

و اگر سیاهی درو غالب باشد سیه کمیت گویند انرا
تشبیه بکابنوس و تخم رشته کرده اند اسب چنین رنگ را بسیار
ستوده و مبارک دانند و در شدت سرما و حدت
گرما صبور و توانا بود چنانچه گفته اند **بیت**
کمیت که همرنگ خرما بود بگرما و سرما توانا بود
اسب کمیت طاقت تشنگی و گرسنگی دارد و از سلاح
برداشتن مانده و عاجز نشود و سوار او در روز نبرد بر اعدا
ظفر یابد و اسب سرخنگ که انرا در هندی نیله گویند از
آنکه سفید و سیاه مخلوط بود و تشبیه این رنگ برنگ گردن
طاوس کرده اند یا برنگ فیروزه یا بگونه لاجورد و شسته و این

رنگ پسندیده و مبارکست و گویند سوار در حرب بر دشمن
ظفر یابد رنگ دیگر قله و سمند و اشقر اینها فرع زرده و بور اند
و این رنگها را نیز ستوده و مبارک دانند دیگر ابلق
رنگی مبارکست چه سر و پا و قضیب و خصیه او سفید باشد و باقی
اعضاء او برنگ دیگر باشد بسیار ستوده و مبارک دانند
و گویند سوار او در جنگ البته بر دشمن ظفر یابد آورده اند
که در روز غزوه بدر که لشکر اسلام بحسب شمار کم بودند و کفار
بسیار خدای عز و جل بکرم خویش از برای نصرت دین
متین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و فتح الاسلام ملائکه
از آسمان مدد فرستاد و همه سوار اسپ ابلق بودند و فتح اسلام

همان

همان بود بان سبب قوت و شوکت اهل اسلام بسیار شد
بر این تقدیر اسب ابلق را مبارک دانند دیگر ابرش
اسپی را گویند که تمام پشم در اصل سفید بود و گلها بر او
افتاده باشد در هر رنگ که بود بدان رنگ خوانند
چون کمیت ابرش و بور ابرش و سیاه ابرش این
قسم اسب را مبارک دانند اگر موهای سم اسب
آنقدر دراز باشد که سم اسپ را بپوشد آنرا جهادکی
گویند و این را بسیار فرخنده و مبارک دانند و صاحب او
مالدار شود و اسپی که نصف بدنش سرخ باشد و
نشیمه سرخ او را آفتاب و در وقت طلوع مینماند کرده اند

ونصف آخرش مثل زر پنج رزد باشد آن اسپ را مبارک
دانند و حربی که در روز واقع شود بران اسپ سوار
شوند و سوار او بر دشمن ظفر یابد از او بواجبیکه گویند
و اگر نصف پیشتر این اسپ سفید باشد و باقی رزد آن
اسب را ان رنج چک گویند برین اسب در حربی که
در شب واقع شود سوار باید شد و اسپی که چهار دست و
پای او سفید باشد و پیشانی او نیز سفید باشد شوده
و مبارک دانند دیگر اسپی که هشت جای او بدین
تفصیل سفید بود چهار دست و پای و سینه و پیشانی
و سر و گوش و دم او سفید باشد بفال بسیار مبارک
دانند

دانند و استادان این فن و صنعت گفته اند که این
اسب بهر ملک و زمین که قدم نهد سوار او و مالک آن ملک
و زمین گردد و در مصاف همیشه منظور و منصور باشد دیگر اسپی
که پیشانی و چهار دست و پای او سفید باشد خجسته دانند
و گویند که صاحب او دایم پر مال و خوشحال باشد دیگر اسپی
که چهار دست و پای و پیشانی و سینه او تا بحد شکم سفید
باشد مبارک و پسندیده است دیگر اسب رزده که چهار
دست و پای او سفید باشد و چشمهای او مایل بسفیدی
باشد بسیار مبارک دانند و نادر باشد اسپی که چنین باشد
لایق پادشاهان است که سوار او شوند دیگر اسپی نقره

گوش پشت وی سرخ باشد یا سیاه مبارک دانند و گویند
در پایگاه هر که چنین اسپی باشد بمبارکی قدم او اسپ بسیار
در آن پایگاه جمع شوند و صاحب این اسپ همیشه
سرخ روی و درست کام باشد و بهر مصاف که رود بر
دشمن ظفر یابد دیگر اسپی که هر رنگ که گوش و چشمهاش
بچشم کبوتر ماند مبارک دانند تا در بود لایق پادشاهان
باشد استادان این فن گویند که اسپ ارزق که چشم او
سیاه و متحرک بود مانند چشم آهو و پشتش کوتاه باشد
و موی اعضای او نازک و درخشنده بود البته دونده و
جلد و شیر باشد و گویند در دوندگی از باد دیگذرد اتفاقا

سیج

سیج بر سینه او بود در رای سپهائی معهود که بر سینه اسب
هست باشند در غایت مبارکی باشد البته پادشاه برود
سوار شود و سوار او همیشه مظفر و منصور باشد و هرگز
غمگین نشود و در عیش و نشاط بگذراند مثنوی

رزده رزشان آهو چشم ٭ همچو آهوی تیز نازک پشم
آتشی شد خوی گرم نهاده ٭ در دویدن سبق برد از باد
گر زخوبی درو نشان باشد ٭ لایق حضرت شهان باشد

فصل در معرفت رنگهای که از اعیب دانند و مبارک
نشمرند اسپی که رنگ او ابر رنگ دود ماند یا برنگ خاکستر
یا برنگ فاخته یا تار و یا شغال یا موش باشد آن اسپ

را مذموم دانند و پسندیده نشمرند اسپی که رنگ او برنگ

آهوی سیاه ماند و شکمش سفید بود پسندیده نیست

اول اسپی که برنگ دود است نامبارکست تصویر او

بدین گونه است

دوم اسپی که برنگ خاکستر است نامبارکست و تصویر هم

سوم

سیوم اسپی چو برنگ فاخته است نامبارکست تصویرش اینست

چهارم اسپی که برنگ تارو است نامبارکست تصویرش اینست

پنجم اسپی چو برنگ شغال است نامبارکست تصویر او نقاش

این قلم منقش کرده بدین گونه است اینست

ششم اسپی که برنگ موش بود نامبارکست اینست

در استادان نقاش و مصوّر کشیده بقلم رقم

هفتم اسپی که رنگ او برنگ آهوی سیاه است و شکمش

سفید نامبارکست تصویر او بدین گونه و طریق اینست

هشتم

هشتم اسپی است که رشته پای او سفید است و پیشانی

او سفید نیست نامبارکست و تصویر او بدین گونه است

نهم اسپی که تمام بدن او سیاه است و دم او سفید است این

قسم نامبارکست تصویر او بدین منوال کشیده اند

دهم اسپی که تمام اعضاش یک رنگ و یکدست و سفید از
جمله هندسه بسیار نامبارک است تصویر او بدین شکل است

و اسپی که سه پای او سفید بود و پیشانی او نبود و
معیوب و مذموم دانند اسپی که تمام اعضای او سیاه
باشد و دمش سفید بود نا پسندیده شمرند دیگر از جمله بسیار
مذموم است و او در شامت از همه بدتر است و گویند
هر کس که بر اسب چنین سوار شود دایم مغلوب و منکوب
باشد

باشد و اگر بجنگ رود البته شکست خورد یا بیفتد
و گردنش بشکند و در پایگاه هر که باشد صاحب او مدام
غمگین و شکسته خاطر بود نعوذ بالله منه بدانکه از جمله
اسپان گویند که تمام اعضای او یکرنگ باشد و یکدست
دیگر پای او سفید باشد و یا برنگی دیگر باشد **مثنوی**
اسپ از جمله محجره باشد شوم ۰ از نشانش ترا کنم معلوم
همه اعضای او بود یکرنگ ۰ غیر یک پا که بادپا را لنگ
در مصافی که باشد آن معیوب ۰ گردد البته صاحبش مغلوب
فصل در ذکر سفیدی پیشانی و میان تنگ و بدان
استادان این فن چنین گفته اند که غره اسپ

اگر بشکل کلّ مثلث بود یا مانند ماه یا مثل خنجر یا با
ریک و کشیده همچون شمشیر باشد پسندیده و مبارک
بود و اگر بشکل پنج پیر بود یا پیچ در پیچ مانند زنجیر است آن
معیوب و مذموم باشد اگر اسب سفید و مایل بسیاهی
بوده باشد و کام و چشم و خصیه و سُم و دُم سیاه باشد
آن نیز نیک نیست و بر اسب سفید اگر کلهای کلان سیاه
و سرخ باشد نیز نیک نیست **فصل** در معرفت کل از هر
رنگ که بر اسب باشد و بیان نیک و بدان **بدانکه** اهل تجربه
اگر بر اسب نقره خنگ کل سفید باشد پسندیده داشته
و اگر بر اسب بور کل زرد یا سفید بود آن را نیز مبارک

دستوده

ستوده شمارند و اگر بر اسب سیاه کل سفید بود مبارک
شمرند گویند اسب بهر رنگ که باشد بر وی کل سفید و
سرخ بود مبارک دانند و باقی کلهای سیاه بهر رنگ
اسب که باشد بد و ناپسندیده است

باب دویم

در بیان معرفت پیچهای موی اعضای اسبان و بیان
نیک و بدان **بدانکه** پیچ موی فرس هشت نوع میباشد
با شکل مختلف **بیت** هشت نوع است پیچ موی فرس
چند دانند بغیر دانا کس **نوع اول** بشکل گردش پیچ
آب بوده و اگر موی بر تن اسب این نوع رسته نوع
دیگر را در واقع شود **نوع دویم** بصدف مانند **نوع سیوم**

مانند غنچه نیم شکفته بود نوع چهارم باشد زبان گاو
مانند بر تن گوش له پیسیده باشد نوع پنجم از نوبر
موی مانند نافه آهو بود نوع ششم بشکل هزار پای باشد
نوع هفتم بنعلین چوبین ماند نوع هشتم مثل
پس نعلین چوبین بود چون معرفت اشکال شش‌گانه
پیچهای موی اسپ حاصل شد بیان پیچ موی که برده
محل اعضای اسپ واقع است اگر بر این ده محل که
ذکر خواهد شد یکی کم باشد عیب دانند بیان ده محل
پیچ موی فرس بجنین است مثنوی است یکی پیچ زیر لب زیرین
دو بزیر نهیگاه است همین دو بسینه بود و دو بر سر چشم

دو طرف

دو بر طرف ناف زیر شکم هست پیچ دگر به پیشانی
این که البته هست تا دانی گر ازین ده بود یکی کمتر
عیب باشد نزد اهل هنر ذکر پیچهائی یعنی هنوز که اگر اتفاق
واقع شود اهل تجربه از مبارک دانند و از جمله پیچ میمون
هندوان ازاد بو غرگویند و جای او در زیر گلوی
اسپ بود این پیچ را در غایت مبارک دانند چنانکه
گویند اگر بر تن اسپی که پیچهائی نامبارک و علامات
مذموم باشد این پیچ در زیر گلوی او بود از مبارکی
این پیچهائی نامبارک و پیچ بد اثر ندهد و سوار او در
جنگ البته مظفر باشد مثنوی پیچ دمن بود بغل نکو

جای این پیچ هست زیر گلو   هر که او را بود چنین فرسی
بگذرد پی خوشی بر دو نفسی   شورش پایگاه و مال زیاد
کام صاحب باید در سبلها د دیگر سه پیچرا مبارک دانند یکی
فرود تر از گلو بمقدار نیم شبر یا یک شبر دیگر بر بارو دو پیچ سیوم
بر بالای تهیگاه زیر قرچ اسپ باشد دیگر اگر بر سینه اسب
غیر آن پیچ معهود که مذکور شد سه پیچ یا چهار پیچ واقع شود
غایت مبارک باشد گویند اسپی که بر سینه این پیچها
داشته باشد البته پادشاه بر وی سوار شود و سوار او همیشه
مظفر و منصور گردد و اعدای او مقهور دد در پایگاه هر که باشد
اسپ بسیار از مبارکی قدم او جمع شود اهل عرب گویند هر که
اسپها

اسپی داشته باشد که ازین نشانها یکی بر آن بود هرگز
غمگین نشود ذکر پیچ هائی که بر اسپ افتد در مبارکی و نا
مبارکی یکسان باشد و آن سه پیچ یا چهار پیچ که در زیر کاکل
است بر ناصیه است اگر واقع شود در پای آن یک پیچ
معهود که ذکر کرده شد دیگر دو پیچ است که بر اطراف گردن
زیر یال اسپ واقع شود و پیچ دیگر بر فرق اسپ میان
گوشها پیچ دیگر در بن گوشها این پیچها که مذکور شد اگر بر
اسپ باشند و اگر نباشند تفاوتی نیست فصل در معرفت
پیچهائی که اهل تجربه آنرا عیب میشمارند اول پیچ فالج است
که آنرا هندوان کاکری گویند و در اصطلاح پرزه پیچ خوانند

وپرزه سر گوشش اسپ باشد و در هند این محل را در ار گاه
گویند و آن پیچ در غایت مذموم و بدترین نشانهاست
آورده اند که هر کس اسپ چنین داشته باشد دایم شکسته
حال و پریشان روزگار بود و آخر فقیر و محتاج گردد و سوار
او در مصاف مغلوب و منکوب باشد دیگر پیچهای در جای
چهل گشته اگر پیچ واقع شود نامبارک دانند و گویند اگر
کسی چنین اسپی باشد در پایگاه او دیگر اسپ جمع نشود
دیگر در میان سوراخهای بینی اسپ تا زیر پیشانیش
اگر پیچ واقع شود نامبارک دانند دیگر زیر چشمهای اسپ
آنجا که اشک روان شود و بر طرف رانهایش و بر بغلهایش و
برشانهایش

برشانهایش و بر پیچ فایح و فرود تر بر زانوهایش و بر ساقها
و ساعدهای او و بر پس رانهایش و بر دنبال چشمهای
او و بر شقیقههایش و بر اطراف پیچ دیگر این محلهای
مذکور اسپ اگر یک پیچ یا دو پیچ واقع شود آن اسپ را
شوم و مذموم دانند و معیوب شمارند و از خریدن اسپ
که یکی ازین پیچها داشته باشد اجتناب و حذر باید کرد
اگر اسپی خوب بود که بهمه هنرهای آراسته باشد و از
خرید کردن او چاره نبود و بر او یک پیچ نامبارک
ازینها که مذکور شده باشد بغیر پیچ فایح که بسیار مذموم است
به هیچ حال واقع نشود روا اگر ناچار خرید کنند و مقدار

آن پیچ چند موم پیچ از زر بر زنند و آن پیچ بد را بدین پیچ زر
داغ کنند چنانچه اثر آن پیچ نماند و آن پیچ زر بدین بعقر آی
مستحق خیر گشته و آن پیچ را اثر بد نه بدهد و آن نامبارکی
بمبارکی بدل شود باب سیوم در معرفت سال اسپ
و این از شناختن دندان اهل تجربه معلوم کرده اند
از روی دموی اسپ نیز میتوان دانست در اسپی که
موی عضای او نازک و براق نباشد و پرزه دارد و درشت
بود و استخوان پیشانیش بر آمده و پلک چشمش در گود
افتاده باشد و اگر خشک بود دلکی و اگر شله بود سیاهی
مویش بسفیدی مایل شود پیر است و علامت اسپ
جوان

جوان بر عکس این باشد و این جزویست و کلیات
آنست که از شناختن دندان معلوم شود مشتری
باید اول شناختن سنش تا بهائی وقوف یابد بسنش
بدانکه اسپ بی دندان از مادر نزاید و در میان یکماه
چهار دندانش بر آید اهل عرب ثنایا گویند و در میان
پنجماه چهار دندان دیگر بر آیدش زیر و زبر اطراف
ثنایا و از اتباری و اسطات خوانند و چون هشت
ماهه شود چهار دندان دیگر بر آیدش و از ارباعیات
گویند بترکی در هشت ماه چنانکه ذکر کرده شد دوازده
دندان پیشین اسپ بر آید و هموار گشته و سال اسپ

ازین دوازده دندان معلوم شود تا یکسال دندانهای
مذکور سفید باشند مانند مروارید یا برنگ شیر و اسپ بود
چون دندان اسپ تمام سفید و هموار باشد بدانکه اسپ
یکساله است و در عرب این اسپ را حولی خوانند چون
شروع در سال دویم کند سفیدی دندانش بقدری تغییر یابد
چون دو ساله شود آن سفیدی تمام تغییر پذیرد و فارسیان
این اسب را تاکند گویند چون بر دو سال شش ماه
بگذرد دو دندانهای ثنایای نخست برآمده باشند
بنیاد افشاندن کنند اول دو دندان زیرین
بیفشند و باز برآید و این را دوک گویند و چون هر چهار
بفشند

بیفشند و باز برآیند و هموار شوند سه ساله شود چون
بر سه سال شش ماه بگذرد دو وسطات بنیاد افشاند
کنند و چون هر چهار بیفشند و باز برآیند و هموار شوند
و چهار ساله شود و چون شش ماه بر چهار سال بگذرد
دو دندان رباعیات بنیاد افشاندن کنند چون
هر چهار بیفشند و باز برآیند و هموار شوند بدانکه اسپ
پنجساله است تا بحد پنجسالگی چنانکه مذکور شد هر دو
وازده دندان پیشین اسپ بیفشند و باز برآیند و
بعد از آن بنیاد افشاندن دندان نابی کنند بدانکه
حد عمر طبیعی اسپ سی و دو سال است پنجسال و دندان

بیفکند و باز بر آورد و اسپ را داخل کرده شمارند با شش
پنج و هفت سال دیگر جنس نشان بر سر دندانهای
اسپ پیدا شود و هر سه سال نوع دیگر چنین که ذکر کرده
شد و بر سر این دندانها چهار بار هم بر آید گوی باشد در طولانی
در میان آن گوی سیاهی باشد چون اسپ به شش سالگی
رسد گوی بر دندانهای ثنایا بر شود و هموار کند
چون هفت ساله شود گوی بر سر دندان وسطانی پیدا شود
و پر کند چون هشت ساله شود گوی که بر سر دندانهای رباعیات
باشد هموار کند ولی آن سیاهی تا هشت سال بر سر
دندانهای دوازده گانه اسپ باشد چون اسپ شروع

در نه

در نه سالگی کند سیاهی از سر دندان ثنایا مطلق
برود و زرد شود و زردی مانند انگبین یا مثل
زرنیخ ولی بر سر دندانهای وسطانی و رباعیات
اندکی سیاهی باشد و آن اسپ را در هند پادو کنده
گویند چون ده ساله شود و سیاهی از سر دندانهای
رباعیات نیز مطلق برود و سر دوازده دندان مذکور
زرد شود چنانکه مذکور شد از پنج سالگی تا هشت سالگی
سر دندانهای اسپ سیاه باشد و از نه سالگی تا یازده
سالگی بتدریج زرد گردد و چون دوازده ساله شود تا چهارده
ساله با آن زردی بتدریج سفید شود سفیدی مثل جوزت

یا مانند شبهره چون پانزده ساله شود تا هفده سال
دران نقطهای زرد افتد مانند تخم خردل
سفید و انرا بزبان هندی سرشف گویند یا دانه
کوره چون هشت ساله شود تا بیست سال آن
نقطهای زرد بار سیاه شود سیاهی مثل مگس و چون
بیست و یکسال شود تا بیست سه سال باران سیاهی
بتدریج سفید گردد و سفیدی پنج خورده و چون بیست
چهار ساله شود تا بیست شش سال گوی افتد عمیق
و گرد دندانها ریچ شود و چنین تا بیست و هفت ساله شود
تا بیست و نه سال دندانهای اسپ بجنبش آید و چون سی

ساله

ساله شود تا سی و سه سال دندانهای که بجنبش آمده باشند
میفتند و اسپ از خوردن بماند **باب چهارم** در معرفت
نشانهای اعضای اسپ خوب که دلالت کنند بچالاکی
و دوندگی در روز جنگ و تحمل بر گستوان سنگین داشته
باشد و لایق سواری پادشاهان بود بدان که اسپ
باید که پرگوشت باشد و سرش کوچک بود و چشمش مانند
چشم آهوی سیاه و متحرک بود و بینی و لبش باریک
و پوست آن تنک و سوراخهای بینی گشاده و دندان
هاش هموار و گوش کوچک مانند سر قلم کشیده و نشتر
و دهانش کوچک و گردنش دراز و بیخ گردنش باید

کنده باشد و گلوگاه باریک مانند گردن طاوس
کشیده و کوتاه پشت و کمر باریک کفل گرد و باید که
پشت و کفل او بهم پیوسته از هم فرق نتوان کرد
و بیخ رانهای او باید که درشت و غلیظ بود و بین الفخذین
گشاده و خصیهایش کوچک و شکمی برکشیده و سینه
پهن و سمهای پایش دراز و خشک و قوی بود و
ازرک و پی و گوشت بر قوایم وی نبود و سمهای
بزرگ و سیاه و سطبر باشد باید که تمام اعضای او هموار
باشد چنانکه گوئی نگار کشیده اند و موی تنش چرب و نرم
و درخشنده بود مانند ابریشم و از علامات قوت او
یکی آنست

یکی انست که در روزی کمنوبت شتاب کند و در آن
وقت چنان زور کند که آن شتاب از میان دستهای
او بیرون آید اسبی که بدین صفت موصوف بود البته
تیز و چست و چالاک و دونده باشد و قوی هیکل و
بزرگ بود بتخصیص کمیت که تحمل برگستوان سنگین
دارد و بهمه سختی صبور است

باب پنجم

در صفت
کام زدن اسپ و دویدن اهل این صنعت کام
رفتن اسپ را نشیمه براه رفتن پید کرده اند و گفته اند
که اسپ باید که بکام رفتن آرمیده بود و کام شمرده نهد
و گشاده چنانکه در راه رفتن پای از دست بگذارد و

چون بخرامد مانند طاوس گردن بلند دارد و گام
نهد چون از گام در رفتار آید چنان دست و پای
بسرعت از زمین بردارد که گوئی بر آتش میرود و منظر چنان
نماید که گوئی پای او بر زمین نمی‌رسد مثل رفتار راسو
یا دراج و خواهد که روی زمین را در تصرف سب و پای
خود در آورد و چون برکندش و خواهند که بدواند
دست و پای چنان برفرازد از جای بردارد که پنداری
زمین می‌کند و در هم می‌پیچد و در دویدن خواهد که
در سایه خود بگذرد و از تیز روی زمین را بپاشاند و بر
آسمان پرد اسپی که گام و راه دود چنین داشته باشد
بابب

بابت با درفت **مثنوی** صفت گام و راه اسپ شنو

بعد از آن گوش کن حکایت دو ○ اسپ خوش گام چون براه رود
دست و پا بر زمین کشیده نهد ○ از تنیده بود بر راه چو پیل
نکند گام کرده صید میل ○ همچو طاوس باشد او بخرام
برکشد گردن و کشیده گام ○ باید اول بگام از ارزش
که توانی شمرد هر گامش ○ چون برآید ز گام در رفتار
چست باشد بسان باد بهار ○ دست بردارد و سبک برجای
چون کسی کو نهد بر آتش پای ○ خواهد آرد چو پای سهند پیش
شرق تا غرب در تصرف خویش ○ بنماید درش چنان بنظر
که نود در زمین بپایکسر ○ کرم خیزد چنان بر فراز جای

که زمین برکند بقوت پای • رود از وی چو گرم گشت فراز

چون هوی عاشقان قرین فرقت یار • سبزی او ز برف باشد بیش

بگذرد زود قفی ره در شب خویش • در دویدن بود چو باد سبک

نخورد او زجای جای چابک • خواهد اندر دویدن از چالاک

وه پرد همچو مرغ بر فلک • آن هنرهاش زآن نکو باشد

هر که غیرتی درو باشد • هاشمی هر کرا بود غیرت

نخورد از جفای خود هم لیت • وانکه بی غیرتست خوارست

در نظرهای مردمان خوارست **باب ششم** در معرفت نشانهای شوم

و علامات مذموم که در بعضی اسپان میباشد آنکه اسپی که

او را شاخ باشد مثل انگشت ششم که بر دست بعضی مردم

بود

بود یا مانند تعویذ که در زیر حلق گوسپند مادرزاد باشد یا

مغز نشخوار شغرک خام ماند یا بشکل دانه جو باشد یا چیز

بود یا مانند سر شاخ گوسفند واگر کوچک باشد نیاخش

مانند و جای شاخ در میان یال اسپ بود در میان

کاکلش یا بر فرقش میان گوشهاش یا پهلوها آنجا که

شاخ گاو و گوسپند روید یا بر پیشانیش زیر کاکل اهل

تجربه گویند در خانه ملک در شهر که اسپ شاخ دار باشد آن خانه

و آن شهر خراب گردد و العیاذ بالله منه و دیگر اسپی که بر طرف

خلاف قضیب روی پستان و رشته باشد مثل سر پستان

گاوان نر و زنا مبارکی همچو اسپ شاخ دار است اسپی که در

میان گوش او و یا در پهلوی گوشش گوشی دیگر روییده
باشد کوچک اند اهم معیوب و مذموم دانند اسپی که کام
و زبان او سیاه باشد مذموم است اسپی که دندانهای
او از عدد معهود کم یا زیاده باشد نامبارک و ناپسندیده است
اسپی که دندانهای زیر و بالایش از هم گذشته باشد شوم
دانند و عیب دارند و خصیه اسپ دو مهره دارد اگر
عدد معهود بیش یا کم باشد نامبارک و شوم دانند اگر
اسپ خصیه و بی دندان از مادر زاید و کره با خصیه یا
بی دندان از مادر زاید شوم باشد در خانه نباشد و اسپ دیگر
اسپی که چشم او بچشم خوک ماند یا بچشم بوزینه میمون
نباشد

نباشد اسپی که در موی او فاصله باشد مانند فاصله که در موی
آدمی است نامبارک است اسپی که حوزه گاه او دراز
باشد بجای چون سر دست که به بر زمین رسد عیب دارند
و نامبارک شمرند اسپی که موی او درشت و برزه دار
باشد ناپسندیده است زینهار اسپی که یک عیب از این
عیبها داشته باشد خرید ننمایند و اهل تجربه مطلق منع
کرده اند **باب هفتم** در معرفت خصایل اسپ اصیل و تعریف
فراست و دانا داری او **مصراع** از فراست بود فرس شناسی
درس از فراست گرفته اند اسپی که اصیل بوده از زمین
خوب باشد همیشه هشیار بود و بر شبه و در شب تاریک از

راه مور چون نظرش بر اندک چیزی افتد یا آوازی شنود
بجس دریابد و عدم علم سازد و گوشها قلم کند و آن
طرف تیز بگردد و پا بر زمین زند چنانکه سوار را از آن آگاه
کند دیگر خاصیت اسب اصیل آنست که آرمیده و آهسته
باشد غصه نکند و لگد نزند و بدندان نگزد و تا گرم نکنی تند
نشود و چون برکنی برکندش شد و تیز گردد و چالاک بود
بود و چون آهسته کشی در سر عنان ساکن شود و تندی باز
آید و فرمان بردار باشد و هر چه سوار خواهد آن کند و
سوی اعضای خود ایستاده باک و براق دارد و پای از سرگین
و خلیش نهند و از جای ناپاک محترز بود و بسیار لطیف و پاک
نکند

نکند اسپی که این خصال داشته باشد زخمی نشود و در
روز مصاف اگرچه زخم مهلک خورد نیفتد تا سوار را بمنزل
نرساند و این صفت نبود مگر در اسب تازی اصیل خوب

باب هشتم در معرفت حد بلندی اسب و درازی از
تا بیخ دم او و گشادگی در شکمش و بیان عیب موی
اعضای اسب و تعریف آوازش و دانستن نیک و بد عرق
او و این باب مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در معرفت
بلندی و درازی و غلظت اسب بدانکه حد بلندی قد اسب
صد انگشت است و حد درازیش از سر بیخ دم صد و شصت
انگشت باشد و حد غلظت در شکمش بمقدار صد انگشت بود

بدانکه اسپ از این بلندتر و درازتر و کشیده‌تر نمی‌شود
و حد بزرگیش این مقدار قد صد انگشت بود بدانکه اسپ
از این بلندتر و درازتر و کشیده‌تر نمی‌شود و حد بزرگیش
این مقدار است که مذکور شد و اسپی که بدین بلندی
و درازی و کشیدگی بود نادر است و این جنس اول است
و بلندی قد جنس دویم مقدار نود انگشت است و درازیش
صد و چهل انگشت و کشیدگی و درکمرش مقدار بلندی
قد باشد جنس سیوم بلندی قدش هشتاد انگشت و غلظت
چنانکه مذکور شد مقدار بلندی قد بود و هر اسپی که از این
مقدار مذکور کمتر باشد در حساب نیست و در اصل اسپ اک
نشمرند

نشمرند و طریق پیمودن و درکمش چنان باشد که ریسمان باریک حد قد
بر سر نهند و این ریسمان را بپیمایند که معلوم شود طریق پیمودن
قد آنست که سر ریسمان بر سم اسپ انجا که حد موی است
بگیرند و حد دیگر بر سر دوش اسپ نهند بجایی که کوهه زین نهند
وان ریسمان را بپیمایند و طریق پیمودن درازی او هم
بدین سبیل است ریسمان بر دنبال چشم اسپ بگیرند و سر
دیگر بر بیخ دمش بر سر نهند و آن بپیمایند که واضح گردد فصل دویم
در بیان عیب و هنر موی اعضای اسپ اشاران
این فن گویند اسپ بهر رنگی بود کو باش باید موی اعضاش
او نازک و چرب و درخشنده باشد و خوب است اگر چه

صد عیب در وی است چون موی اعضای او بدین
صفات مذکوره باشد عیبش بهنر مبدل گردد در نسخه
بدن او چوب باشد چون در وی نظر کنی دل بدیدنش
مایل بود چندانکه نخواهی که چشم از وی برگیری و تعریف موی
اسپ که چه نوع میباید در باب چهارم گفته شد اسپی
موی تن او درشت و برزه دارد و دراز بود اگر هزار
هنر در او باشد بهیچ نیرزد و رنگ آن اسپ شوم دانند و هر
نخواهد که بر وی نظر کنی استادان این علم گویند نیک و بد
موی اسپ بعد از شستن بهتر معلوم میشود و وقت
شستن او صباح باشد مثنوی و نیز از صد هزار عیب در وی است
گر بود

گر بود موی او نکو نیکواست موی اسپ ار بود دراز درشت
شوم باشد بفال باید کشت فصل سیوم در بیان تعریف
اسپ و بیان نیک و بد آن اسپ اصیل را آواز باواز
شیر ماند بلند مهیب باشد مانند رعد یا مثل آواز فیل
باشد شیر دکشنده این آواز اسپ ستوده است و مبارک دانند
و اسپی که آواز با واز شتر ماند یا مانند آواز شغال پر دل
و یا با آواز خر باشد آن اسپ را بفال شوم شمرند فصل چهارم
در بیان هنر عرق اسپ آورده اند که بوی خوی اسپ خوب
و اصیل چون بوی صندل آید یا مثل بوی شکوفه انبه خام
بود یا بوی گل باشد و یا بوی شیر و یا جزات و یا عسل باشد

یا بوی جنس که از دخنجانه سازند و عرق اسپی که بد رجیل دنیا

ستوده بود بدماغ چون بوی پشل آید یا مانند بوی کبیر

باشد یا بوی ماشل ماهی باشد **باب پنجم** در معرفت چهار جنس

افراس اهل این علم اسپ در چهار جنس دانسته اند جنس اول

نسبت به براهمن جنس دویم بکهتری جنس سوم را دیش خوانند

جنس چهارم را سودر گوینده و هر یکی از این اجناس را صفتی

علاحده باشد و در این نیز چهار فصل است **فصل اول** در تعریف

اسپی که جنس برهمن است و این جنس اکثر برنگ نقره باشد

و کبوتر چشم بوده و خوش شکل و خوب تقطیع و خوش افعال

و از علف خوردن خود را پاک داشتن پسندیده باشد همیشه ساکن

دارسیده

دارسیده و خوشخوی بود و از عرق بوی خوش آید بلکه

نزند و دندان نیز و فرمان بردار باشد هرچه سوار خواهد

ان کند و بدلجام نباشد و اکثر بیدار باشد و در برداشتن

لجم و سلاح متحمل باشد و از تند باشد مانند اعلا اسپی که بدین

صفت موصوف بود او را از جنس برهمن دانند

فصل دویم در تعریف اسپی که از جنس کهتری باشد این

اسپ چالاک و دونده و جهنده و شد و تیز و عرضه دار

و جنگجوی و شد خوی بود و اندام او بکاصیت همیشه گرم

باشد لگد زننده و دندان گیر و از پیل و شتر و آتش و آب و زخم

شمشیر نترسد و از هیبت تمام بود بیشتر این جنس قوی

هیکل باشد و کمیت بود و صورت خوب داشته باشد مثنوی

بیشتر جنس کهریست کمیت ** بشنو وصف او درین بیت

به طبیعت جوان سرکش ** گرم باشد همیشه چون آتش

چون ز گرمی چو آب جوش شد ** همچو شیر درنده بخروشد

اژدهای دمان بود در شکوه ** از نهیبش بلرزه شد کوه

نه هراسد ز پیل نی از شیر ** رو نگرداند از خوردن شمشیر

شده و تیز و سبک ره و چالاک ** غصه دارد نگدرزن و بیباک

بر سر کوه بر رود چو نهنگ ** در جهانی باتشش چو شرار

چون سمند ار بود بهانه باز ** فرسی کین نشانهای درو

باشد از بهر روز جنگ نکو فصل سیوم در تعریف اسپی

از جنس

که از جنس ونیس بود و این جنس اسپ شبرنغه باشد

و سریع السیر بود و گردنش پهن و کوتاه بود و دو رکش

غلیظ و اگر چشمهای این جنس اسپ زرد باشد گویند

که شراب خوردن چنان ماهر بود و اگر شراب از ظرفی

کنند و پیش او نهند همچون آب بیابان مدد از راه دور

روش مانده نشود و در گرسنگی صبور باشد اسپی که درو

این خصایل بود او را ابیش گویند مثنوی

فرسی گر بود ز جنس ونیس ** مایل می بود ز طبع خسیس

باشد این جنس پرغنه خوش راه ** سوی منزل رود دلبر غث ماه

فصل چهارم در ذکر اسپی که از جنس سمند است معنی

دیگر صفراوی بود اسپی که در طبیعت او باد غلبه دارد
علامت او آنست که اعضایش خشک بود و از باد دگرگون
گشته گردد چنانکه بهر طرف که خواهی کرد و در رگهای بر
آمده باشد چنانکه از پوست بنماید و موی تنش چرب
نبود و پرزه دارد و درشت و خشک باشد تن او گوشتها
نگیرد و هرچه بخورد هضم نشود و در راه رفتن مانده
شود و سلاح سنگین بر نتواند داشتن و بخوردن چیزهای
شور و ترش مایل بود اما اسپی که بلغمی مزاج بود
علامت و آنست که موی اعضایش نرم و چرب
بود و درخشنده باشد بر باد پای درامیل تمام بود و

سیوم در بقال باشد و این نوع اسپ بخوردن چیزهای
ناپاک میل کند سرگین و چوب و کنده کی بخورد
و در شتاب و سرگین و خلیش بخشد و نغلطد و با آن
خوش دارد کنده دهن و چابک خوار باشد و پوسته
چشمهای او خشم آلوده بود و بنظر بد نماید و این جنس
اسپ ضعیف خلقت و حقیر باشد والله اعلم بالصواب
مثنوی جنس بقال چون بود کم ذات چوب و سرگین خورد بگاه بات
باب دهم در معرفت خاصیت طبایع فرس اهل تجربه در
طبایع فرس سه خاصیت یافته اند اسپی یکنوع [illegible] باشد و آنکه صفت
طبیعت او بادی بود نوع دیگر بلغمی مزاج باشد و جنس
دیگر

چالاک و تند و تیز باشد کمخوار بود اما اسبی که صفرا مزاج
باشد علامت او آن باشد که بخوردن چیزهای تیز مایل
بود و غصه دار بود و تند خوی و دونده و جهنده باشد
و علف بسیار خورد و موی تن او براق و نازک باشد
والله اعلم واحکم باب یازدهم در دانستن آنکه اسب در
فصل چه زحمت پیدا میکند و تیمار او چون باید کرد
این باب نیز مشتمل بر چهار فصل است فصل اول
در آداب تربیت و محافظت اسب در هوای بهار
بدانکه در طبیعت اسب بلغم و اخلاط بد در هوای ربیع جمع
شوند در فصل بهار غلبه کنند و ظاهر شوند و سبب آزار
رساند

رسانند درین هوا علف خشک و گرم باید داد و آب چاه
باید خورانید مناسب باشد درین هوا شیرینی و روغن
نباید داد که موالید بلغم و اخلاط باشد برگ نیم و نمک
سنگ دهند و برگ بانسه بشهد که دافع بلغم و اخلاط است
از ادویه چیزهای تلخ و تیز مناسب باشد و هر روز گردانیدن
مفید بود فصل دوم در آداب و محافظت اسب
در هوای گرما درین هوا صفرا غلبه کند و در طبیعت
اسب آزار رساند او را در روز سه بار آب باید داد
و باید شست و شب در فضای خانه باید بست تا شبنم
بر وی نشیند و روز در جای خنک بندد چنانکه گرمی آفتاب

باد نرسد دارد چو برشته با شکر یا با قند بیامیزد و در آب
شربت سازند و بدهند که سینه اش خشک شود و روده
او گشاده شود و اسب فربه شود و چون چاشنی قند د
هند باید که هلیله را خسل کنند دار ادویه و اغذیه چیزهای
بارد مناسب بود علف کپل یعنی دوب شسته بدهند
در این هوا خون از رگ زیر کردن اسپ گشادن مفید
بود باید که اسپ را در این هوا اگر در شند و آب تالاب
دهند که مفید بود **فصل سیوم** در آداب تربیت
و محافظت اسپ در هوای برشکال در این هوا باد و بلغم
باشد در شتهای او زیاده شود و اسپ باد گرداند **فایده**
و اسپ

اسپ را از گردانیدن باشد در این هوا آزار شراب نشود
از ادویه فلفل دراز و پوست شیطرج یعنی چیراچهال
و شاخ درخت تنبول که زرا چوک گویند و زنجبیل و هلیله
و درپیپ گاو جوشانیده باشند هر یک از ادویه
مذکور چهار درم و نمک سنگ نه درم مجموع کوفته و بیخته
و دو هفته هر روز با نیم سیر روغن کنجد بیامیزد و به اسب
بدهند و در این دو هفته قریب صد هلیله کوفته و بیخته
در خسل ادویه مذکور کنند بتدریج اسپ را بدهند
نوع دیگر ادویه مختصر شغار یعنی ساجی کهار چهار درم
با یک سیر روغن سرشف در روغن زرد و در روغن کنجد

از برگ نه درم در دماغ اسپ کردن منفعت دهد
درین هوا اسپ را روغن خورانیدن مناسب باشد
و برگ نیب یا لکسنگ منفعت دهد درین هوا
پایگاه اسپ خشک و پاک باید داشت علف سبز بخته
یعنی رسیده شسته چنانکه گرم و گندکی در وی نبود
و آب چاه اسپ را دادن مناسب است و آب باران
تازه نباید داد که زکام و بلغم پیدا کند در هوای آخر
برشکال ادویه و اغذیه اسپ موافق هوای گرم چنانکه
در صدر فند گور شد بدهند و محافظت او را بنوعی که در هوای
گرما گفته شد بکنند که مناسب بود **فصل چهارم**

در آداب

در آداب تربیت در هوای سرما درین هوا باد و سردی
در طبیعت اسپ غلبه کند و زیان رسد اسپ را در
وقت مغرب روغن نافع بود درین ایام هر روز
یکبار اسپ را گردانیدن مفید باشد **باب دوازدهم**

در معرفت آداب خورانیدن نخود سبز و خوید و جو و مونگ
سبز اسپ را و دانستن آنکه اسپ را در هر شهر از علفهای
چه میدهند که منفعت باشد اول نخود سبز چنان باید
داد که هنوز ریخته نشده باشد که بعد از آنکه پخته شود سود ندهد
بلکه مضرت رساند نخود سبز باید که با گل و دانه باشد و در
ایامی که نخود سبز دهند باید که گرد زشراب قندی با آهک

و زنجبیل و فلفل دراز و نمک سنگ دهند و روزی چرانش

زش با نمک سنگ و بیش دهند و اگر در ایام اول دو پنج کور

نباشد هر روز یکسیر روغن کنجد با نه درم جو کهار دهند زراه

اگر نخود شها دهند شکم اسپ بدرد آید پس شادان این صفت

گویند که اسپ قوتی از نخود سبز خوردن یابد از گوشت

دارو غن و نخود خشک دفعه نباید اسپی را که نخود سبز

دهند در ایام نبطر تر و تازه و خوش آینده نماید چنانچه کشت زار

نخود در وقت صباح که شبنم بر وی نشسته باشد و گر خواهند

موتهه سبز باب موته سبز باید که خوشه سهلی که در دانه

بسته شده اسپ را باید داد در هوای برسکال منفعت

دهد

دهد و رفع باد و بلغم و صفرا باشد و اسپ را فربه کند و در آن

ایام که موته سبز خوراند روغن کنجد با جو کهار باید داد که

اگر موته شها دهند شکم اسپ بدرد آید ذکر خوید جو باسپ دادن

باید در اول حال که خوید باسپ دهند سه روز اسپ را

آب ندهند تا منفعت دهد و بعد از آن آب چاه دهند

که مناسب بود بدانکه خوید جو دفع زحمت صفرا و گرما

از اسپ کند و شکم اسپ براند روده و حشیش از اخلاط

پاک گرداند و موی اعضای او نازک و درخشنده سازد

در ابتدای حال که جو سبز دهند اگرچه اسپ بنظر لاغر نماید

ولی آخر فربه شود و از علت پاک گردد و اگر ماش سبز

دهند باید که در وقتی که باش کل کرده باشد و دانه کم باشد
بدهند **فصل در دانستن آنکه** اسپ را در هر ولایت چه خوراک دادن
و سوار الکه تا سرحد تته و دیره اسپ را از غلها که دهند جو
مناسب باشد و در ولایت دکن تا سرحد تلنگ دیپ ر
اسپ را نخود دادن و در ولایت سهند اسپ را موته
دادن مفید بود و در ولایت گجرات حرسه الله تعالی
عن الحادثات و بلاد دهلی هر غله که اسپ را دهند سودمند
بود والله اعلم والحکم تمام شد قسم اول از کتاب فرس نامه

مثنوی قسم اول در فرس نامه شد مرتب به نثر خامه
از هنرها و عیبها و حنا هرچه راوی بگفت راست راست
کرد

کرد در صورت فرس پیدا هرچه راوی بگفت از راست
همه کردم بیان بقسم نخست قسم ثانی کنم شروع کنون
خواهم از لطف تا در بیچون سخن چند گفتن از حکمت
در علاج فرس بهر علت **قسم اول** از فرس نامه مرتب شد
از هنرها و عیبها هرچه خدای تعالی در صورت فرس آفریده است
موافق کتاب سالهوتر نوشته شد در قسم دوم علل و
معالجه بیان کرده شود بتوفیق الله تعالی و اعانته **فهرست**
سی و هشت باب از قسم دوم در علامات اسپان و بیان
تداوی آن **باب اول** در هر معالجه علتی که در سر اسپ پیدا
شود **باب دوم** در معالجه انواع دردهای که در چشم

اسپ بدید آید **باب سیوم** در معالجه زخمها و درد دهان
اسپ ظاهر گردد **باب چهارم** در معالجه شبهها که اسپ
پیدا کند **باب پنجم** در معرفت انکه اسپ از چه سبب
باد پیدا کند و بیان معالجه چهار بادهای فرس و این
باب مشتمل بر یازده فصل است **فصل اول** در دانستن
انکه اسپ از چه سبب باد پیدا کند **فصل دویم** در
معالجه باد قیصر **فصل سیوم** در معالجه بادهای وستر کردن
اسپ خشک شود و هندیان انرا بالکک گویند
فصل چهارم در معالجه بادی که هندیان انرا الکنوکم گویند
و این از قولنج است **فصل پنجم** در معالجه بادی پشت
اسپ

اسپ بگیرد و خشک کند **فصل ششم** در معالجه اسپی که نصف
پسین از باد خشک شود **فصل هفتم** در معالجه اسپی که
قضیب و خصیه او تا حد مقعدش باد گیرد **فصل هشتم**
در معالجه بادی که بزبان هندوی اورا دیوباه گویند
فصل نهم در معالجه بادی که در زبان هندی اورا نهودر
گویند و این نیز نوعی از قولنج است **فصل دهم** در معالجه
بادی که بزبان هندی اروث گویند ظاهرا بادلقوه است
فصل یازدهم در معالجه بادی که بزبان هندوی اورا
دهالکت گویند و این نیز نوعی از قولنج است **باب ششم**
در دانستن انکه اسپ از چه سبب لکام پیدا کند و معالجه

ان باب هفتم در معرفت اگر صفرا و کرمی از چه سبب
بر طبیعت اسپ غلبه کند و معالجه آن باب هشتم در معالجه
اسپی که بشاب خون کند باب نهم در معالجه اسپی که
خون از دهان و بینی و مقعد او آید و پیشاب خون کند
باب دهم در معالجه اسپی که ضیق النفس پیدا کند
باب یازدهم در معالجه اسپی که در شکم او کرم باشد باب
دوازدهم در معالجه اسپی که بول بسته شود باب سیزدهم
در معالجه اسپی که از شقاق در جری که بر او کرده باشند رنجور
گردد باب چهاردهم در معالجه اسپی که دندانها بر هم نهند چنانکه
نتواند کشاد و متصل لعاب از دهان او بر آید باب پانزدهم
از مه

در معالجه اسپی که باد و صفرا در طبیعت او غلبه کند و
معلوم گردد باب شانزدهم در معرفت جنس اکاسر
فرس و معالجه آن باب هفدهم در معرفت انواع سرفه
اسپان و معالجه آن باب هژدهم در معرفت اسپی که
علت فواق پیدا کند و فواق را بزبان هندی
هوک گویند باب نوزدهم در معالجه اسپی که علت دق
پیدا کند و دق را بزبان هندی کهین روگ
گویند باب بیستم در معالجه اسپی که خون در تمام اعضای
او فاسد شود و مرض پیدا کند باب بیست و یکم در معالجه
اسپی که از نمک بسیار خوردن معلوم گردد باب بیست و دوم

در معالجه اسپی که از آب خوردن بی قوت مریض شود

باب بیست و سیوم در معالجه اسپی که از روغن بسیار خوردن

علت پیدا کند باب بیست و چهارم در معالجه اسپی که

از بسیار خوردن غله خام و پخته معلوم گردد و سرگینش

نرم گردد باب بیست و پنجم در معالجه اسپی که علت

شقاق پیدا کند و شقاق را در زبان هندراغ

گویند باب بیست و ششم در معالجه اسپی که کرم پیدا شود

باب بیست و هفتم در معالجه اسپی که بر تن او دانه ها

بر آید و آنرا در هندی پیل گویند باب بیست و هشتم

در معالجه اسپی که سینه او سنگین شود و آماس پیدا کند

و هنگام

و هنگامی که در عرف آن اسب را جوگیره گویند باب بیست و نهم

در اسپی که در قضیب او ظاهر گردد باب سی ام در معالجه

انواع آتش خصیه اسب باب سی و یکم در معالجه اسپی که

یک غوله خصیه بالا کشد و باز فرو گذارد باب سی و دوم

در معالجه اسپی که سم او ساییده باشد و تداوی خورده

کاه و سرفهای و زانوهای او و این باب مشتمل بر دو

فصل است فصل اول در معالجه اسپی که سم او

ساییده شود فصل دوم در معالجه خورده کاه اسب

و استخوان زانوش که بر آمده باشد و آنرا مردم گجرات

موشره گویند باب سی و سیوم در معالجه اسپی که دم او بخارش

اده باشد و بزبان هندی او را ندای گویند باب
سی و چهارم در معرفت علت مجهول که اسپ پیدا
کند و معالجه آن باب سی و پنجم در معالجه اسپی که او را مار
گزیده باشد باب سی و ششم دانستن محلهای ح اسپ را
در آنجا نباید گذاشت اگر بکف بداغ زند دیوانه شود و نعوذ بالله
منها باب سی و هفتم در معالجه متفرقه که دفع علل امراض
او را بس بود و معرفت ادویه و اغذیه که اسپ را دهند
تا فربه شود و قوتش بیفزاید و این باب مشتمل بر هشت فصل
است فصل اول در بیان ادویه بطریق ناشتی
اسپ را دهند فصل دوم در بیان روغنها و ادویه

دوایی

در پستی اسپ کنند فصل سوم در بیان ادویه که اسپ
را بدان حقنه کنند که در دفع علل و امراض بود فصل
پنجم در آداب مقل دادن اسپ را و مقل را بزبان
هندی گوگل گویند فصل ششم در آداب شاخ گاو بهشر
خورانیدن اسپ را با دویه چند که بیان خواهد شد
فصل هفتم در آداب سیر خورانیدن اسپ را فصل
هشتم در معرفت ادویه و اغذیه چندانکه در دفع علل و امراض
بود و اسپ را فربه کند و قوتش بیفزاید باب سی و ششم
در معرفت علامات که اهل تجربه از آن مبارک داشته
اند و آن خطی چند است که بالای لب اسپ میان

سوراخهای بینیش و ریخت والسلام **باب اول**

در معالجه علتی که در سر اسپ پیدا شود اگر این علت
از باد باشد علامت او آنست که پس سر اسپ گرم گردد
و موی بر دوش ایستاده شود و گرد چشمهایش آماس کند
علاج شقاقل یعنی ساجی چهار درم و فلفل دراز
و دورونج از هر یک شش درم کوفته و بیخته و بروغن
بیامیزند و اسپ را بدهند و بعد از آن یک سیر روغن
در حلق اسپ بریزند دو هفته هر روز بدین طریق عمل کنند
که زحمت دفع گردد **نوعی دیگر** دورونج که بزبان هندی
بتیس گویند دو درم با نه درم روغن سحق کنند و
در بینی

در بینی اسپ چکانند که مفید بود و دیگر سر اسپ بروغن
کنجد چرب کنند و به برگ سپید انجیر یعنی ارند یا برگ سرو
و سرگین گاو گرم کرده تسخین کنند و رگ از زیر چشمها
یا از کاش بگشایند که نافع بود و اگر این زحمت
اسپ از زکام و زیادتی بلغم باشد علامت او آنست
که از چشمهایش متصل آب آید و از دهانش لعاب
رود و میل بخوردن علف کمتر کند و سرش بر زاید و
آواز نتواند کشید و از آسیب درد سر علاج او کهنبیل
و فلفل دراز کرد و از هر یک شش درم کوفته و بیخته با شراب
هندی بکسیر در حلقش بریزند که نافع بود **نوعی دیگر** فلفل

داروی که در هندی پیلی گویند و خیر جهل و زنجبیل از
هر یک چهار درم او به قند کوز کوفته و بیخته با سیر شیر سهله
در خل و سیر نوکت بچه کنند در وقت پیشین آب
راید هند و مفید بود و اگر دوا نریزد و بر طرف گلوی
اسب یا از دنبال چشمهایش یا از کام او رگ
بگشایند که نافع باشد و زحمت دفع شود و اگر این
زحمت از صفرا و گرمی باشد علامت او آنست که تمام
سر اسب گرم شود و اندرون پلک چشمش سبز باز زد
باشد و متصل خوی کند و دم بسیار زند علاج او
زنجبیل و لاک و کرد نمک سنگ از هر یکی درم بکوفته

و بچه

بچه و هر روز یا ربع سیر و نه درم روغن کنجد بیامیزند
و گرم کنند چون سرد شود بوزن نه درم در بینی
اسب بریزند که نافع بود و از ادویه و اغذیه چیزهای
خنک دهند و زحمت دفع شود دیگر بیخ بنفشه و بیخ
دانه و بیخ کاسنی و گرد داسکنه و سیر کوفته بروغن زرد چرب
کرده و دو دو دهند والله فی هو الله **باب دویم** در
معالجه دردهای چشم اسب و این درد از چند نوع
از چشم اسب پیدا شود نوعی آنست که چشم اسب
بر چوب آید یا بر جای دیگر خورد از آن الم رسدش
و آب از چشم روان شود و گاه باشد که از سبب

آن کمل در چشم اسپ افتد علاج آن بول آدمی
در چشمش بچکانند یا هلیله و بلیله و آمله از هر یک
نه درم با هم بکوبند و بجوشانند در آب و آن آب را
سرد کرده در چشمش بچکانند نوع دیگر یک درم نمک
با آب محق کنند با یک درم شهد بیامیزند و در چشمش کنند
نافع باشد دیگر لته بروغن چرب کنند و در چشمش به
ببندند و اسپ را در محلی ببندند که چشم را چیزی نخوراند
مالیده دیگر تخم بلادر با شهد محق کنند و اگر بدین ادویه ها
دوا نپذیرد رگ از زیر چشمش بکشایند نوع دیگر درد چشم
آنست که اسپ را چون برود دوانند خون در چشمهاش
آید

آید یا سرفه بسیار کند خون در چشمش آید و چشمش سرخ
شود و درد کند آب از چشمهایش روان شود و همین
ادویه مذکوره بکار برند و زحمت دفع شود نوع دیگر
آنست و از حرارت گرمی چشم اسپ لور دکند و
دانهای خورد در اندرون پلک چشم پیدا شود و کار بشر
آید و بدان سبب در جای بمالد در روشش زیاده شود و
بجلدی رسد که ناخنه در چشمش پیدا شود و چشمش تنگ
گردد علاج آن پلک چشم اسپ باز کرده کنند و نمک
سنگ بران رانها و گوشت ناخنه چندان بزنند و خون
برآید و اگر علاج نپذیرد و گوشت ناخنه ببرند و کسی لازم گوشت

برو که درین علم مهارتی تمام داشته باشد و اگر با هر مود
نعوذ بالله منها چشم اسپ کور کند چون گوشت ناخنه
ببرند کو و در بعضی شهد و گل نیلوفر و گل درخت میشوه
صندل از هر یک یکدرم خشک بسایند و با یکدرم روغن
و شهد در چشمش کنند نافع باشد همین ادویه مذکور
مذکور را بالی که اسپ در ان جنب شده باشند تحی کنند و بر
چشم اسپ باشد که اندرون چشمش گوشت برآید مانند
حباب اگر آن سرخ بود از زیادتی خون ناشده است علاج
آن رگ زیر چشمهاش بکشایند و بول گوسپند بر چشمش
بیفشانند و اگر آن گوشت سیاه از گرمی و صفرا باشد

علاج

علاج او هلیله بسایند با شهد و در چشمش کنند و اگر آن
گوشت سفید است از بلغم بود هلیله و نمکسنگ بسایند
و با شهد در چشمش کنند نافع باشد دیگر شاخ گوزن
و در هندستان بهر گویند با دندان گاو یا دندان آهو
با روغن و شهد بسایند و در چشمش کنند نافع باشد فلفل
دراز و برگ بانسه از هر یک شش درم کوفته و بیخته
با ربع سیر روغن و ربع سیر دنه درم شهد داخل دو سیر
موم کف پخته کنند و در وقت صباح اسپ را گرسنگی
و چون حباب در چشم اسپ برآمده باشد بدان این او
دیه بر دو به شود نوع دیگر در چشم اسپ گاه که از باد و چنانی

از یک چشم اسپ یا از هر دو چشمش هر روز خون در چشمش

گرد رود و دیده هیچ از حال تغیر کرده باشد ولی آب از چشمش

آید این زحمت از زیر کردن رگهای چشم اسپ بدتر بود و

بدشواری دوا پذیرد علاج او لکلک سمندر پهلو حبوبه

زبد البحر گویند و در فارسی کف دریا گویند کوفته و بیخته

با آبی که برنج خام در آن خیسانیده باشند بیامیزند و با

یکدرم شهد در چشم اسپ کنند و در وقت صباح آب

سرد در چشم اسپ بیفشانند که مفید بود و نوعی دیگر

معالجه اسپ کور بگیرند و صد جامه ابریشمی و هشت بار تر

کنند و باز خشک کنند و باز آن جامه در شراب صندلی

بدان

بدان طریق تر کنند و خشک سازند و باز بروغن تر کنند

و از آن جامه فتیله سازند و در ظرفی نهند و روغن

ربع سیر در آن ظرف کنند و بدان فتیله چراغ

روشن کنند و بر سر آن فتیله ظرف مسی باز گونه نهند

و بگذارند تا آن فتیله بروغن تمام بسوزد و دوده که بر

آن ظرف مسی چسبیده باشد بگیرند و هر روز دو درم با یک

درم شهد در چشم اسپی که شب کور است بکنند و

هشت شب کوری برود و پیر دلی از این کتاب شنیده

شد که چون خواهند و بدانند که اسپ شب کور است

یا نه جامه سیاه سر راه بیندازند و بر بالای آن مهره سفید
در رشته کشیده بر سر آن جامه سیاه افکنند و اسب
را بر آن بر آرند اگر اسب سر زند و بر آن جامه نرود و
احتراز کند بدانکه اسب شب کور نیست و اگر بر آن
جامه بگذرد و سیاهی جامه و مهره سفید را در نیابد شب
کور باشد والله اعلم بالصواب باب سیوم در معالجه زحمتهای
دهان اسب پیدا شود و این زحمت از زیادتی
بلغم زکام یا از صفرا و گرمی پیدا شود و این زحمت از چند
نوع پیدا شود دیگر نوع است که از دهان اسب بوی کاره
اید

اید و پیوسته لعاب از دهانش روان شود و کام اماس کرده
و سر از پیش انداز و متصل سر بجنباند و نتواند علف
نیک بخاید و اگر بخاید نتواند فرو برد و در هندی اینرا
والک گویند نوع دیگر آنست که زبان سیاه شود یا
سبز گردد و اماس کند و دانههای گرمی بر زبانش بر آید
و زبان پیوسته در دهان بجنباند و از دهانش لعاب آید
و از خوردن باز ماند نوع دیگر آنست که لبهای اسب سیاه
کند و اماس شود و گلویش نیز از اندرون و بیرون
اماس کند و علامات اماس اندرون حلق او آنست

و علفی بخورد نتواند که فرو برد و از راه بینیش بیرون آید
اندر آدرهندی برلونکث گویند علاج آن اول باید که از
از کام بکشند و از دنبالهای چشم او نیز بعد از آن زنجبیل
و فلفل دراز و کرده از هر یک [illegible] درم بکوبند و با چهار سیر آب
بجوشانند چنانکه بوزن نیم سیر آید سرکه کنند و در حلق اسپ
بریزند نافع باشد نوع دیگر هلیله و بلیله و آمله و برگ
نیب از هر یک ربع سیر بکوبند و بجوشانند و با آن بیالایند
و دهن آب [illegible] اسپ را [illegible] نوع دیگر برگ نیب
و برگ [illegible] هم بجوشانند و در لته کنند و بر گلوی اسپ
بندند

بندند و نافع بود نوع دیگر پوست نیب با برگش با آب بجوشانند
و اندرون دهن اسپ بدان آب مکرر بشویند و نفع کند
نوع دیگر بگیر پوست نیب با هشت سیر آب بجوشانند
چندانکه بوزن چهار سیر آید بعد از آن آب را بگیرند و نمک
نمک در آن آب بریزند و اسپ را بدهند مفید بود نوع
دیگر بابونه و گل [illegible] و بهون رنگی و [illegible] زنگی و فلفل دراز
و پیپلول و زنجبیل از هر یک سه درم کوفته و بیخته با شیر
گاو خلط کنند و در سه درم برگ نیب کرده بدهند و هر
دردی که در دهان اسپ و کامش باشد دفع شود دیگر در
زیر بینی اسپ دود کنند یک غده با سرگین گاو و دیگر در زیر

گلوی اسب یکداغ کرده در زیر گوشش سه داغ و زخمهای
دهان و گلوی اسب دفع شود از برای انواع علتها که در
دهان اسب پیدا شود داین ادویه مذکور مناسب باشد
و بصلاح آورد نوعی دیگر آنست که از کنج اندرون دهان
اسب دو دندان ورای دندانهای معهود بر آید بر اطراف
دندانهای اسب و بدان سبب قضیم یعنی الکام نتواند
جاوید چون خواهد که بجاود وز باش بر آن دندانها آید
و آزرده شود و شتر اسب کره را از این زحمت پیدا
شود علاج او آنست که دندانها از بن بکنند و بر جای آن
شهد و روغن بر کشته نافع باشد باب چهارم در حیطه
بشها

بیشها اسب را عارض شود اگر از باد باشد علامت او
آنست که تمام اندام او خشک شود و گرم گردد و اندرون
دهانش و عطش و تشنگی او زیاد شود و درشتی از
موی اعضایش بر رود و برزه دار شود و چشمهایش
آماس کند و فسرده و اندازد علاج او آنست که تمام
اعضایش بروغن چرب زرد چرب کنند و مالش
دهند و علف ندهند تا شب فرو آید یک سیر
و ملمول باشا نرزه سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن
دو سیر آید سرد کنند و اسب را با این آب حقنه دهند
و این جلاب اگر در حلق اسب بریزند مفید بود انشا

علامت شیکه از زکام و بلغم پیدا کند آنست که تمام
اندام اسپ سنگین شود چنان راه رود که پنداری
در گل میرود و متصل خمیازه کند سر در پیش اندازد
و بخواب رود و پیوسته آب و لعاب از چشم و دهان او
روان شود و علاج او سنگ زیر زمین عجم بزبان هندی
مونه گویند و کلو و فلفل دراز و دیو دار و شیطرج و
پیهارداسکند و پوست نیب و قسط شیرین که در هندی
اپلوت گویند و ادویه مذکور از هر یک سه درم بکوبند و سه
قسمت کنند هر روز یک قسمت از آن با هشت سیر آب
بجوش نهند چندانکه بوزن یک سیر آب بماند فرو دارند و سرد
کنند

و با یک سیر شهد بیامیزند و در حلق اسپ فرو ریزند که نافع باشد
نوع دیگر ببول و پوست نیب از هر یک نیم سیر بکوبند و
با ده سیر آب بجوش نهند چندانکه بوزن پنج سیر آید بپالایند
و دو سیر مویز در آن آب پخته کنند فلفل دراز و
زنجبیل از هر یک شش درم کوفته و پخته با ربع سیر شهد
در حلق مویز پخته کنند و بعد از آن دادن جلاب
اسپ را بدهند که زحمت دفع شود و تب اسپ فرود آید
و علامت تبی که از صفرا و گرمی پیدا شده باشد آنست
که تشنگی اسپ زیاده شود و از قاعده اکثر چشمهایش
سرخ یا زرد گردد و اندرش گرم شود و دم بسیار زند

چون دست در سوراخ بینی او نهند دم او گرم باشد
همچون آتش و نیز او نیز گرم باشد و سر او پس انداز و علاج
او آنست که بر اعضای اسپ آب سرد بپاشند و هم آتش
بروغن ستور رنگ همین نمایند یعنی چرب کنند [illegible] یا
وارد جو برشته و ربع سیر شهد و ربع سیر نبات با هم باید آمیخت
تا یکهفته هر روز اسپ را باید داد و اسوی که از نو بیرون [illegible]
هکنند بوزن یک سیر در حلق اسپ بریزند که شفا یابد **نوع دیگر**
ربع سیر و نه درم مویز و انار دانه و فلفل دراز از هر یک شش
درم و ربع نبات با ادویه مذکور بکوبند و با ربع سیر درم
شهد خلط کنند تا یکهفته هر صباح اسپ را بدهند
دهن

و صحت یابد و درین عرض یکهفته بجای دلیده پیچ سیر
جو پخته و نیم سیر شهد با هم بیامیزند و اسپ را بدهند دیگر دو
سیر شیر و نیم سیر روغن و ربع پاو شهد و نه درم نبات
خلط کنند و اسپ را هفته دهند نافع باشد اسبی که
در شب این علتهای مذکور بر اعضای او ظاهر گردد
بدانکه باد و بلغم یکجا شده و شب از هر سه علت پیدا شده
و آن زحمت ده [illegible] و این زحمت را بزبان [illegible]
گویند و اگر کسی دوا کند جلاب و سمول مناسب بود والله
اعلم بالصواب **باب پنجم** در معرفت آنکه اسپ از چه سبب
باد پیدا کند و بیان معطر اسپی اجناس بادهای فرس

و این مشتمل بر یازده فصل فصل اول در معرفت
سبب باد پیدا شدن اهل تجربه چنین آورده اند
که اسپ را چون مدتی روغن بدهند و بعلف خوشک
بدارند باد پیدا کند در جای تنگ و ریسمان کوتاه بسته باشد
و نشوراند بغیر از علف خشکیده و غلطیه یا او را علف بوقت
نرسد و گرسنه دارد یا لاغری و بی قوتی یا از رسیدن پیشاب
و سرگین و چون خواهد کرد که پیشاب و سرگین اندازد
و در تنهایی آن اسپ را برانند و نگذارند که پیشاب تمام
کند یا از زجر و مشقت بسیار که بر اسپ کنند مثل دوانیدن
بسیار و در سرگین بر دهانش و تیمارش بر وجهی نمودن
ابا

اسپ در کوفت نماند و عاجز شود و باد بر وجودش غلبه
کند یا از لوبیه و اغذیه چیزهای تلخ و دود بسیار خورانند
اسپ باد پیدا کند بدانکه موجب باد پیدا کردن اسپ
این چیزها بود که مذکور شد بدانکه باد چند نوع باشد و
در آن این انواع لیکن زحمت اسپ را تشخیص کرده اند
و تشخیص نمودن و رگ کشادن مناسب بعد دارو به
مناسب هر انواع باد که در اسپ پیدا کند معطر بجای خود
گفته خواهد شد باید که هر چاشتی او دهند بعد از گردیدن
اسپ را دهند فصل دویم در معطر باد قیصراسپیج
این باد پیدا کند علامتش آنست که تمام اعضای او

بچشم تخته خشک شود و متصل چشم در حدقه بگرداند
چنانکه سیاهی چشمش ناپدید شود و میل علف
خوردن نکند و اگر خواهد که علف خورد نتواند
جاویدن و پشت پیش سرخ شود و اگر درین زحمت
اسپ دندانها بر هم نهد چنانکه از زیر نتوان گرفت
و پشت باو ببندند و اگر آن اسپ تر بود این
علت را بزبان هندی اسپ کزنک گویند علاج
اول تمام اعضایش بروغن چرب کنند و مالش نهند
و بعد از آن تمام اعضایش بآتش بتابانند و تپ
را گرم کنند و چندین روز شود یک سیر روغن کنجد و ربع
سیر

سیر جوکهار در خل آب کنند و اسپ را بدهند و ازاره و
نخ و هنگ و جوکهار و فلفل دراز و زنجبیل و
پیپلیس هر یک چهار درم کوفته و بیخته با یک سیر شراب
هندی در وقت صباح اسپ را بدهند نافع آید
نوع دیگر بداوی کنند روغن کنجد ربع سیر نه درم روغن
گاو و ربع سیر چربی گوسفند یکجا کنند و بجوشانند و
هر روز ربع سیر در پیش کنند و همین چربی فندکور
هر روز بگیر اسپ را دادن و حقنه کردن او را مفید
بود و اعضای اسپ را بدین چربی بداهین نمودن نفع
کند و دوای دیگر شش درم نمکسنگ و نه درم فلفل

در روز ربع سیر روغن با کمی خرخس کوفته بیامیزند و اسب را
بدهند منفعت شود و دنبالهای جشمش از
طرف سینه او بازند و پای او پس روز بکشایند
و اگر معالجه مذکور شود و سپید نشود داغ کنند **بیت**

داغ باشد علاج علت وی / گفته اند آخر الدوا الکی

فصل سیوم در معالجه بادی که گردن اسپ خشک
کند و هندوان با دگر گویند علامت آن سر و
گردنش خشک همچو تخته گردد چنانکه گردن بهیچ طرف نتواند
گردانید علاج او گردنش بروغن کنجد تدهین کنند
و به برگ سپند انجر جو بزبان هندی ارند گویند و سرکین

گاو

گاو یعنی پاچک گرم کرده تسخین نمایند و از ادویه زنجبیل
و شیر زرد چوبه و دار هلد و کرد و فلفل دراز و بیخ تنبو از هر
یک سه درم کوفته و بیخته در شیر آب قندی بیامیزند و
اسپ را بدهند و اگر شراب نباشد با کمی قند بدهند
نافع باشد **نوع دیگر** شنبلیت حلبه که از زبان هندی
میتی گویند و سیاه دانه یعنی کلونجی از هر یک سه درم
کوفته و بیخته با ربع سیر روغن کنجد و کمی قند خلط کنند
و هر روز اسپ را بدهند تا صحت یابد و رگ از زیر گردن
اسپ بکشایند و اگر باین دو از زحمت دفع نشود داغ کنند
و **نوع دیگر** انکوزه و بیخ و رجمود و فلفل گرده و آمله و تیس

و دانه انار ارزنک و فلفل دراز و بابونه هر کدام ۳ درم
کوفته و بیخته با سه آثار آب و یا قند بدهند فایده خواهد شد
والله اعلم بالصواب **فصل چهارم** در معالجه بادی که
هند آن را کچک گویند علامت او آنست که
اسپ بیقرار و بی آرام گردد و هر دم میفتد و برخیزد
و از طرف بطرف بگردد و هوشش ازو برود و اسپی که این
مرض پیدا کند بتر است که بزید علاج او یکسیر و سمول بارد
و از ده سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن چهار سیر آید سرد
کنند و روغن گاو و روغن کنجد و چربی گوسفند از هر یک
یکسیر داخل آن آب کنند و باز بجوشانند چندانکه بوزن ۳ سیر

سیر

سیر آید هر روز بوقت صباح بوزن نیم آثار از آن در
حلق اسپ بریزند و زحمت اسپ دفع شود و همین
ادویه را هر روز نیم سیر بخوراندن اسپ بدهند و مقدار سه
ازین ادویه را در حقنه کنند و بر اعضای او بمالند و اگر
وا پذیر نباشد و داغ کنند **فصل پنجم** در معالجه بادی که
پشت اسپ بگیرد و خشک کند علامت او آنست که
اسپ پشت بزیر برد چنانکه پنداری شکم بر زمین خواهد
مالید علاج او آنست که پشتش بروغن کنجد بمالند ابن کشته
و شنجبین بمالند و آب گرم کرده اسپ را بدهند ربع سیر
جو کهار یک سیر روغن کنجد در آن کشته نافع باشد و دیگر

یک سیر شهد و نیم درخت توتم نه درم کوفته و بیخته با یک سیر کهنه

دانه کوفته در خل نیم سیر شیر گاو کنند و اسب را بدهند با غ

باشد نوع دیگر یک سیر دیسمول باده سیر آب بجوشانند چندانکه

بوزن یک سیر آید سرد کنند و روغن شور و روغن کنجد

و چربی گاو یا گوسفند از هر یک ربع سیر گرم کنند و در آن

آب بیامیزند و اسب را بدان حقنه دهند هر روز تا شفا

یابد اگر بدین ادویه مذکور به نگردد داغ کنند فصل ششم

در معطره بادی و ضعف پسین اسب بگیرد علامت او

آنست که ضعف پیش آب بسلامت باشد و یک ضعف

از کمر اسب و کفلش و پایها ادخک شود چنانکه نتواند جنبید

بیهوش

و بیهوش شود و دم از جای بردارد و خمیازه بسیار کشد

علاج او نیم سیر ابوث با دو سیر روغن کنجد بیامیزند و

بجوشانند و نصف از بدن او که باد گرفته باشد بدین

بمالند که مفید بود و یک سیر شیر و ربع سیر فلفل دراز هر صباح

اسب را بدهند تا شفا یابد فصل هفتم در معاطره سیح

او را دیوباد گویند علامت او آنست چو اسب دیوانه

شود و متصل دستها بر زمین زند و چشمهایش سرخ گردد

و کشاده ماند و از هر آوازی که بشنود بترسد و بهر طرف تیز

نگرد و از جای برجهد و بلرزد و بیفتد و بیهوش شود و شیر را

از او برود و قضیبش سرد ماند نتواند بغلاف کشید اگر چه

این زحمت را علاج نگفته اند اما این ادویه مناسب باشد
سرشف نهک و نخ دبانه وکرده و سیر و کچور و کوکل از هر یک
چهار درم کوفته و بیخته با نیم سیر روغن زرد بیامیزند و اسپ
را بدهند که نافع باشد دیگر روغن و شهد از هر یک ده درم در
بینی اسپ بریزند و در زیر بینیش دود کنند بچوب اکث
و برگهای نیم دارد و در گجرات و همه جا بسیار است
و اعضای اسپ را بروغن زرد چرب کنند و مالش دهند
شفا یابد **فصل ششم** در معالجه اسپی که خصیه و قضیب او تا حد
مقعدش باد کرده باشد و آن این باد را بادپان گویند
علامت این باد داشت و پشت و سرگین اسپ به
بندد و بکشش

بندد و بکشش بدر آید همچو شکی پر باد شود و ورم بسیار ز
ند و نتوانند ایستاد چون خواهد که بنشیند نتواند و از پای
بیفتد و بیهوش شود چنانکه اگر چابک بزنندش خبر ندارد
باشد و زبانش سیاه و دهانش خشک گردد و اسپی
این زحمت پیدا کند اکثر است و نزدیک هلاکت است علاج
او بکنند و اگر کسی این ادویه مناسب بود سرشف و فلفل
دراز و زنجبیل و دوده چراغ از هر یک سه درم با پشاب
گاو سحق کنند و از آن فتیله سازند و در قضیب و مقعد او
کنند دیگر نمک فلفل دراز و موته سوس از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با یک سیر که هندی و زیرا جن گویند

ونیم سیر روغن کنجد بیامیزند و اسپ را حقنه دهند نوع دیگر
دو ابرک اکره و نیم چیتراچهال و جوکهار و هنگ و املهٔ و سنبل
الطیب و فلفل دراز و زنجبیل از هر یک چهار درم کوفته
و بیخته با دو سیر شراب هندی اسپ را بدهند و اگر در حالت
شراب شیر با دو سیر جهت نفع رسانند و اگر درین حالت
پیشاب اسپ بسته باشد و شکمش درد کند یک سیر روغن کنجد
با دو سیر شیر و نه درم فلفل دراز خلط کنند و به اسپ بدهند
که زحمت دفع شود و بر اطراف سینه اسپ و بر هر دو رانش
بکشانند و اگر فایده نه دهد بر نزدیک ناف او و بر تهیگاه او
چهار نیزه‌اش داغ کنند که زحمت دفع شود و شفا یابد انشاء الله

فصل

فصل نهم در معالجه بادی و بزبان هندی [illegible] در
گویند این نیز نوعی از قولنج است علامت او آنست
که بول و سرگین اسپ بدشواری آید بلکه بند شود و شکمش
برآید و آواز فراغ کند و بیهوش شود و لاغر گردد و او را
اول داغ دهند اگر اثر گرمی داغ در نیابد و هوشیار شود
علاج او بدو وسعه که بزبان هندی موتهران گویند و با دو برگ
و گردو و هنگ و زنجبیل و هر دو فلفل یعنی گرد و دراز
از هر یک چهار درم کوفته و بیخته هر روز با یک سیر شراب هندی
اسپ بدهند تا زمانی که علت دفع شود والله اعلم بالصواب
فصل دهم در معالجه بادی که بزبان هندی ارواث گویند

علامت آنست که دهان اسپ کج شود و منفص لعاب
لرزه‌اش آید و از علف خوردن باز ماند علاج او سر
گردنش بروغن کنجد بنهند مالند و به برگ ارند و سرگین
گاو شخون کنند مقدار ربع سیر روغن کنجد در شاشش بریزند
اکسیر ماش بکجند با نیم سیر روغن بیامیزند و هر روز در اسپ بدهند
تا علت دفع گردد والله اعلم بالصواب فصل یازدهم
در معالجه بادی که بزبان هندی دیاکش گویند و این نیز
نوعی از قولنج است علامت آنست که شکم اسپ برآید
و از فرط گرفته و تمام اعضای اسپ سخت شود و چون بجنبد
نتواند و بر خیزد و بیهوش شود و بلرزد و اگر درین زحمت
بجنبش

بجنبش تر گردد و فواق کند علاج نپذیرد و اگر آب از
بینیش نیاید علاج بکنند و اگر بکند علاج او اینست
زنجبیل با آب سحق کنند و در چشم کشند نوعی دیگر زنجبیل
و فلفل دراز و گرد و اجواین و پوست سیطرح از هر یک سه
درم و برگ درخت کنار شش درم نمک سنگ و نمک
سونچل و نمک سیاه و نمک کاج و نمکی که بدان طعام پزند
از هر یک دو درم ادویه را کوفته و بیخته بشراب قندی
بیامیزند و هر روز در اسپ بدهند و بر بالای آن یک سیر آب
در حلق او بریزند و اگر شراب نباشد دو سیر آچهن بکار بریزند
مفید بود والله اعلم بالصواب معالجه انواع حس مرض اسپ

را از باد کند مفصل در باب پنجم نوشته شد تا واضح گردد
و اگر دانه بدهند مقدار دو سیر موکت را بپخته و زنجبیل
و فلفل دراز هر یکی پنج درم و عسل نه درم در روغن
ربع سیر کرده بخورانند و از باد پرهیز کنند و علف دو بدهند

باب ششم در دانستن آنکه اسپ از چه سبب زکام پیدا کند

و معالجات آن حکمای چنین آورده اند که اسپی را شیرینی
و چربی بسیار دهند یا از دو په و اغذیه چیزهای سرد
بخورانند یا مدتی در یکجا ببندند و سوار نشوند و گرد رانند یا از
بدهضمی چیزهای ثقیل دهند و هضم نتوانند کرد یا از هوای
سرد و سرما و اول جل نپوشانند و تیمارش بوجهی ننمایند
زکام

زکام پیدا کند و بلغم بر مزاج او استیلا نماید و اذیت برساند
و اسپ معلوم شود علامت او آنکه بلغم بر مزاج او غلبه کرده است
میل کمتر بر علف خوردن کند و عطسه بسیار زند و آب
از بینیش برآید و گلوی و پایهای او بقدر آماس کند و سر
لیکن اگر کم بیند از دو موی بر تنش استاده شود علاج آن
زنجبیل و فلفل دراز از هر یک دو درم و نیم کوفته و بیخته
آب لیمون زنگی چهار درم و آب برگ سبهالی نه درم
و پیشاب گاو نه درم مجموع با یکدیگر بیامیزند و هر روز
موازنه چهار درم در بینی اسپ بریزند که مفید بود و از ادویه
و اغذیه چیزهای بارد نباید داد که مناسب نباشد نخود دله کرده

بدهند و آب گرم مفید بود و هر چاشنی که دهند باید که
بعد از گردانیدن اسب بدهند تا منفعت دهد والله
اعلم بالصواب باب هشتم در معرفت آنکه صفرا و گرمی
از چه سبب بر طبیعت اسب غلبه کند و ضبط آن چنین
آورده اند و چون اسب را از ادویه و اغذیه چیزهای گرم
و شیر و تلخ و شور بسیار دهند تا در اسب بجای نشیند پیش
آفتاب که گرمی در وی اثر کند یا در گرمی او را براه دور
برند و بوقت آب ندهند یا بسیار بدوانند یا او را تشنه
بدارند صفرا و گرمی بر طبیعت او مسلط شود و از آن رنجور
گردد و مرضهای بد پیدا کند در ضبط هر علتی و مرتب
آن

آن باشد بجای خود گفته آید علامت آنست و صفرا
و گرمی بر مزاج او غالب شده باشد آنست که چشمهایش زرد
باشد و ورم بسیار زند و مفاصل تشنج پیش از غده
معهود باشد و بیهوش شود چنانکه اگر چابک برخیزد چیز بدر شته
باشد علامت علاج او آنست و اول او را در آب سرد
برند و ساعتی بدارند و اشنا دهند و رگ بگشایند و از
ادویه و اغذیه چیزهای سرد دهند تا نافع باشد نوع دیگر
دو سیر و نیم سپیدی درم روغن رزد و ربع سیر شهد و نه درم
شکر با هم بیامیزند و اسب را از بن چشیه کنند و نافع باشد و چیزهای
سرد مثل صندل با آب برگ کنار در اعضای اسب طلا کنند

و در این زحمت شیر یعنی چربی با و چیزهای خشک اسپ را
ندهند که منفعت دهد و زحمت دفع شود **باب نهم**
در معالجه اسپی که خون از دهان و بینی و مقعد او آید
و خون پیش کند این زحمت از غلبه صفرا و گرمی باشد
اندام اسپ گرم شود همچون آتش چنانکه اگر دست نهی
بسوزد و از خوردن باز ماند و این زحمت علاج ندارد
و اما اگر خون از راه دهن و مقعد اسپ نیاید و همین
پیشاب او خون باشد و خون از بینیش آید علاج او اول
تمام اعضایش بروغن تدهین نمایند و متصل آب بر اندامش
بپاشند و چیزهای خشک که قبل ازین مذکور شد برتنش
اوطلا

او طلا کنند دیگر ربع سیر مویز و ربع سیر و نه درم نبات با نه
و اشیر یعنی خسخاش بدان خشخانه سازند از هر یک شش درم مجموع
یکجا کوبند و هر روز با نیم سیر شهد بیامیزند و در وقت صباح
اسپ را بدهند تا زحمت دفع شود **نوع دیگر** پیت پای را
و فلفل دراز از هر یک شش درم دارد به مذکور یکجا
کوفته با نیم سیر شهد بیامیزند و هر روز اسپ را بدهند که
مفید بود **باب دهم** در معالجه اسپی و ضیق النفس
پیدا گشته این زحمت بیشتر از صفرا و گرمی پیدا آمده
یا از زجر و مشقت بسیار رسیده باشند و بمنزل دور برند و تیمارش
ننمایند علامت او آنست که دم بسیار زنند و بدشواری

نفس او برآید و تغیر آن شود و هوشش از وی برود
و چشمهایش سرخ شود و اندامش گرم گردد و عرق
بسیار کند چون نفس کشد تهیگاهش خالی شود
چون دم فرو برد باز پر گردد و در این علت اگر آب
از بینیش آید و نفس زدن سپردن آوردن دشوار
تر شود و به دشواری دوا پذیرد و علاج او هلیله آمله
از هر یک شش درم کوفته و بیخته با ربع سیر برنج و ربع سیر شکر
بیامیزند و به اسپ بدهند تا نافع بود نوع دیگر نیز و شکر
از هر یک ربع سیر و شهد ربع سیر و نه درم فلفل و زرار
و بادیان و انار و سنا از هر یک نه درم مجموع با هم بیامیزند
و اسپ را

و اسپ را بدهند که نافع باشد نوع دیگر دوای مختصر یک سیر خرما
و نه درم برگ بادیان نیز کماکنند و اسپ را بدهند که نفع بود
نوع دیگر چیت پاپرا و بادیان از هر یک نه درم با هم سیر شهد
بیامیزند و اسپ را بدهند و در این علت دلیه اسپ باید
و جو باشد که مفید بود باب یازدهم در معطله اسپ چ
بول او بسته شود علامتش آنست که پاها گرد آورد و
قضیب منقبض بیرون کشد و باز بغلاف برد و اسپ بیقرار
شود و این زحمت از باد باشد علاج او طرف قضیبش
بروغن گاو تدهین نماید و بسر کین گاو و برگ ارند گرم
کنند و تخم چیتر چیتا و الاچی و خار خسک یعنی گوهرو و تنبه دانه

وتخم مجربه هر چیزه کوبند از هر یک شش درم کوفته و بیخته با
شراب قندی بیامیزند و اسپ را بدهند و بر بالای آن
یک سیر شراب قندی اسپ را بدهند و اگر شراب نباشد
دو سیر جوزات نرش دهند که مفید بود و بول بگشاید
باب دوازدهم در معالجه اسپی که در شکم او کرم باشد چون اسپ را
شیرینی و چربی بسیار دهند کرم در شکمش افتد و از باد
در شکم نیز کرم پیدا شود علامت او آنست که اسپ میل علف
خوردن کمتر کند و روز بروز لاغر شود و زیر شکمش آماس کند
و تشنگی و تندی از او برود و سرگینش نرم شود و علاج آن
برگ شکابی و حجو و از هر یک ربع سیر و شیطرج و فلفلی
دردز

دراد ز زنجبیل و نمک و زرد چوبه و تنبول و پوست
ملیب ازاد و به قدر کوز از هر یک نه درم کوفته و بیخته مجموع
هفت قسمت کنند و هر روز یک قسمت از آن به پیشاب
گاو خمیر سازند و اسپ را بدهند که کرمهای که در شکم
اسپ باشند بمیرند و با سرگین بیرون آیند تنبول و پوست
نیب هلیله و بلیله و آمله از هر یک ربع سیر بکوبند
و با ده سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن پنج سیر آید و ده سیر
مویز در آن آب بریزند و ربع سیر روغن کنجد در مویز
بچه بیامیزند و در وقت پیشین اسپ را بدهند عطش
دفع شود و بصلاح آید باب سیزدهم در معالجه اسپی که از

مشقت و زجری که بر و کنند رنجور گردد **بدانکه** اسب را
چون بسیار دوانند و اسلحه سنگین بر و نهند و راه
دور برند مانده شود و پی فوت دو عاجز گردد و معلوم
شود علامتش آنست که دم بسیار زند و از خوردن
باز ماند و سر بزیر افکند و بولش سرخ گردد و علاج آنست
که تمام اندامش بروغن کنجد چرب نمایند و رگ از کام
و اطراف پهلوش بگشایند و از ادویه و اغذیه چیزهای
خنک خورانند و در میان آب بسیار برند و ساعتی
دارند و آشنا دهند و مدتی بر و سوار نشوند و آسوده دارند
و جای بستن او باید که نرم باشد که علت دفع شود و بصلاح
آید

باب چهارم در معالجه اسبی که دندانهایش برسم
نهد چنانکه نتواند کشید و متصل و آب از دهانش آید
علاج او سر و روی اسب بروغن کنجد چرب نمایند
و سرگین گاو و برگ بید انجیر گرم کرده تسخین کنند
تا نافع باشد دیگر ربع سیر روغن کنجد تلخ در بینی اسب ریزند
تا نافع باشد **نوعی دیگر** بهون ریگنی و کهربا ریگنی و هلیله
و بلیله و آمله و بثول و پوست نیب و گلنار هر یک
نه درم بکوبند و با هشت سیر آب بجوشانند چندانکه
بوزن چهار سیر آید و یک سیر نمک در آن آب ریزند و
بعد از آن شش درم زنجبیل و نه درم نمک سنگ و فلفل

وزن کرده از هر یک شش درم کوفته و بیخته در خل مویز
بچه کنند و ربع سیر شهد در روغن بجند و روغن شونور
از هر یک سه درم آب مویز بیامیزند و بیمار را بدهند
نافع باشد والله اعلم بالصواب **باب پانزدهم** در معالجه
اسپی که بار صفرا در طبیعت او غلبه کند و ملول گردد بریان
شود و پی این علت را برات گویند علامات آن
تمام اعضای وی خشک شود چنانکه بهیچ طرف نتواند
گردید و پیشاب خون کند و سر فرو اندازد و چشمهایش
ببندد و مفصل بجوزب رود و اندامش گرم شود و ضعف
عقب او کج گردد و پایهایش سست شود و فرد کند او را
وبیفزار

و بیفزار گردد و از خوردن باز ماند این علت صلاح
پذیر بود اگر چنانکه درین علت عزم و از خوردن باز
ماند دو و پذیر باشد علاج آن تخم ارند دو درم و نیم و کاهو
تخم خیار و بادرنگ از هر یک شش درم و نبات ربع
سیر مجموع یکجا کرده بکوبند با ربع سیر و نه درم شهد بیامیزند
و بیمار را دهند و اگر خواهند حقنه کنند هم همین دارو
بکار برند و اگر بر اندامش بمالند هم همین دارو بسند است
و آرد جو بریان کرده با شیر و روغن و نبات بدهند
نافع باشد و اگر ازین ادویه سود پذیر نشود داغ کنند **باب
شانزدهم** در معرفت جنس اماس در اسپ و معالجه آن چنین

آورده اند که اسب را از شش علت آماس پیدا کند
اول از باد دویم از بلغم سیوم از صفرا و گرمی چهارم
آنست که از باد و بلغم و صفرا یکجا شود عضوی از آن آماس
کند و این آماس نیز از نهایت که زجر و زور بر اسب کنند
و اسپ را در شغلت اندازند پنجم آنکه خون او سوخته گردد
و آماس پیدا کند ششم از ریشی که اسپ پیدا کند یا
زخمی که خورده باشد و در علاج آن تعلل کنند بدان اسپ
آماس کند علامت آماس که از باد باشد آنست که چون
دست بر آن نهی آماس نه گرم است و نرم باشد و آنچه
از زکام و خلط مانده باشد سرد بود و آماس که از گرمی صفرا
بود گرم.

بود و آماسی که از گرمی و صفرا بود گرم باشد و زود آماس
پخته شود بدانکه هر سه علت با هم جمع شده و تن اسب
از آن آماس کرده و آماسی که از زخم و ریش باشد علامت
آماسی بود که از گرمی پیدا شود علاج این آماس
اول آنست که طین النمل که در هند رابره گویند
و این در پای درخت پهلو و غیره میباشد و این
گلی است و در پوست و موریچها و حیوان دیگر جمع کرده
باشند و نمک و شوره و زهره یکجا کنند و با آب خمیر
کنند و بر جایی که آماس کرده باشد بمالند که آماس فرو
رو فرونشاند و یا بزد دیگر آماس اگر جایی باشد که رگ

توان کشید بکشانند بعد از آن زنجبیل و فلفلین
از هر یک چهار درهم شاهتره و ابلوث از هر یک شش درم
کوفته و بیخته با نیم سیر روغن زرد بیامیزند و اسپ را بدهند
نافع باشد دیگر معالجه اسپ که در میان ناف و شکم
اسپ آماس پیدا شود و این آماس را اگر زدن خون
کشیدن مناسب تر از معالجه کردن آنار دو پیه هست
و بعد از خون اسکندروسانهرون را با پیشاب گاو
بسایند و بر آن آماس ضماد کنند یعنی طلا کنند اگر این
آماس از باد و بلغم بود ساجی کهار چهار درم با نیم سیر روغن
اسپ را بدهند برگ مکوی و برگ درن و جولائی
باهم گرم

باهم گرم کنند و بر روغن چرب سازند و بسته بر آماس نهند
که آماس فرو نشیند الا آماس که تمام سر و روی اسپ
بگیرد علاج اول رگ از کام بگشایند و از طرف گلوش
نیز و اگر آماس فرو نشیند بر تمام سر و رویش حجامت
کنند و خون بگشتند که نافع باشد و اگر آماس مذکور بر تمام
سر و گردن اسپ با بغلها و بر شکمش بگیرد این نیز آماسهائی
دیگر باشد که تمام اندامش بدر آید اسپ روز بروز لاغر شود
و از خوردن باز ماند علاج بعد از خون کشیدن ساجی
و روغن کنجد و شیره برگ اکره باهم بیامیزند و بر آماس
مذکور بمالند که نافع باشد و اگر فرو ننشیند آخر داغ کنند و

این چاشنی و بهند بسا جی باروغن سرشف باهم آمیخته
اسب را بدهند و شفا یابد انشاء الله باب هفدهم
در معرفت انواع سرفه اسب و معالجه آن سرفه که از
باد باشد علامت او آنست که از بینی اسب آید مانند
نمک دریا علاج او آنست و معمول دو سیر با یک من ده
سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن چهار سیر آید یک
سیر زنجبیل کوفته و بیخته با چهار سیر روغن شیر گوسفند
در آن آب بیامیزند و بار دیگر بجوشانند چندانکه
بوزن چهار سیر آید و هر روز نیم سیر از آن آب در
وقت هر صباح بخورانند نافع باشد نوع دیگر
زنجبیل

زنجبیل نه درم کوفته و بیخته هر روز با نیم آثار شیر گوسفند
و نیم آثار شهد بیامیزند و اسب را بدهند نافع باشد
و زحمت دفع شود اما سرفه که از صفرا و گرمی پیدا کند
علامت او آنست که آبی از بینیش آید سبز فام باشد اگر
در اول حال علاج او نکنند آخر بجایی رسد که چنین سرفه
کند بجای خلط چرک از بینی افتد و اسب لاغر شود و
مطلق از خوردن بماند و این نوع سرفه بدشواری علاج
پذیرد و علاج آن هر روز بانه و زنجبیل از هر یک نه
درم کوفته و بیخته با ربع سیر روغن بیامیزند و اسب را
بدهند و درین زحمت دانه او باید که مونک باشد دیگر

سرفه که از زکام و بلغم باشد علامت او آنست که از بینی
آب تنک منثور تر آید و سفید باشد علاج او هلیله و بلیله و
آمله و پوست شیطرج که بهندی چترا چهال کویند
از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با نه درم بلسه و نیم سیر شهد
هر روز پاره بدهند نوع دیگر بهون زنکی و هلیله
و بلیله و آمله و ببول و پوست نیب و کلو از هر یک
نه درم کوبند و با ده سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن
پنج سیر آید سرد کنند و دو سیر مونک در آن بپزند و هر
روز وقت عصر دانه اسپ بدهند که شفا یابد و کاه باشد
که باد و بلغم و صفرا یکجا جمع شوند در طبیعت سرفه پیدا کنند

و علامت

و علامت این سرفه آن باشد که خلطی که از بینی آید نهایت
غلیظ و زرد همه در آن باشد آن زحمت دور پذیرد و آخر بمیرد

وَهُوَ اللهُ الباقي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

باب هژدهم در معالجه اسپی که علت فواق پیدا کند

و بزبان هندی هوک کویند چون در سینه اسپ پیدا
کند این علت ان را باد زرد کویند از سینه بحلقش
آید اکر دوا این زحمت و جع پیدا کند البته نزید و این علت
از بد هضمی پیدا شود و این دوا پذیر باشد علاج او پنج درم
پیل و پنج درم حب الزلوده از هر یک نه درم مجموع یکجا کوبند
با یک سیر روغن دیک و نیم پاو شهد مخلوط سازند و بالای

لیزا دو به یکسیر شاب کوبیده در حلقش بریزند که مفید
بود دوازده به خدکور هر یک دو سیر و نیم بکوبند و در دیت
سیر آب بجوشانند و هر جا که سبز واقع شود هشتاد درم
حشبار کنند و چندان بجوشانند و بوزن دوازده
سیر ماند بعد از آن آب را صاف کنند و چهار سیر روغن
یکسیر زنجبیل کوفته و بیخته در آن آب اندازند چندانکه بار بجوشانند
چندانکه روغن نماند و هر روز دو نیم سیر از آن در حلقش
بریزند که علت دفع شود **نوع دیگر** ریوند دو درم بهمن
زنجبیل که آنرا اشتی شتر گویند و زنجبیل از هر یک
کوفته و بیخته با یک پاو روغن گنجد خلط کنند و اسب را

بدهند

بدهند که نافع باشد **نوع دیگر** بیخ برطاوس لسوره شده
و مقدار ده درم خاکستر آن با یک و نیم پاو شهد محشه
اسب را بدهند که علت دفع شود **باب نوزدهم**
در معالجه اسبی که علت دق پیدا کند و در هندی
آنرا کهین روگ گویند و این علت از سببی
و بواسطه افتادن از جای بلند باسپ رسیده
باشد یا از پوشیدن صلاح سنگین و یا از سبب المغار
و از راه دور کرده باشد یا بد بو یا بکاری خورده
باشد در اعضای او خون فاسد جمع شود و در پی از آن
سبب ضعیف و ناتوان گردد و دق پیدا کند

واین مرض را بزبان هندی کهین رگ گویند
و لوهیار نیز گویند و علامت این علت آنست که
روز بروز لاغر شود و شکمش بزرگ گردد و درخشندگی
از موی تن او برود و آواز وی پست شود و نشاط
و شیری از وی برود و پوستش سرخ یا زرد شود و بغیر
آهسته زند و اندامش گرم شود و شهوت او کم گردد و از
سرفه کند و بنظر چنان نماید که سالها رنج کشیده باشند بسیا
ر این علت بسته اگر شد اکثر خیز باید و الا که در این رخصت
از خوردن نماند و اسپ جوان و قوی باشد و مرض هر چه دیرینه
نباشد صلاح پذیر بود و علاج او پنج اند و چیز اجمال
دهیم

و هلیله و بلیله و آمله از هر یک پنج درم کوفته و بیخته
بشراب آمیخته هر صباح بدهند و بر بالای آن شیراب
قندی در حلقش بریزند تا علت دفع شود و نوع دیگر
پیت پاپرا و فلفل دراز از هر یک شش درم کوفته
و بیخته از نه درم برگ بنه بپیچد و هر صباح باسپ
بدهند و در وقت شام فلفل دراز و تباشیر و لاله
از هر یک شش درم در ده نیم سیر شیر گوسپند گرم کرده
در حلق اسپ بریزند که مفید بود دیگر یک سیر روغن کنجد
بد همین نمایند و رگ از اطراف پهلوی او بگشایند
دیگر گوشت گوسپند با پوست آهو یا گوشت خوک مقدار

دو سیر طبخ نموده اسب را بدهند و از علف او بدهند
تا علت دفع شود و شفا یابد باب بیست و نهم در معالجه اسبی که
خون در تمام اعضای او مانده شود و مرض پیدا کند علامت
او آنست که تمام اعضای او آماس کند و گرم و خشک
گردد و سرش سنگین گردد و گردن او فرو گذارد و نتواند
گردید و بول خون کند و نتواند که پای را بر زمین نهد
و موی اعضای او از خشکی باز ماند و برزه دار شود
علاج او تمام اعضایش بروغن تدهین کنند دیگر روغن
در حلق بریزند بر اطراف سینه و بر بالای زانوهای او و
اطراف پهلویش یک رگ بگشایند از ادویه داغیه

زنجبیل

و زنجبیل و فلفل دراز از هر یک شش درم کوفته بیخته
با نه درم برگ پنبه و از عسل نیم سیر شهد با نیم سیر شراب کرده
اسب را بدهند نوع دیگر هلیله بلیله آمله و برگ سنب
از هر یک یک پاو کوفته و بیخته با ده سیر آب بجوشانند چندانکه
بوزن پنج آثار بماند صاف کنند و آن قدر نمک و در آن
آب توان بحث بریزند و اسب را بدهند و مفید
باشد دیگر دو نیم سیر شیر دیگ و نیم پاو روغن و نیم سیر شهد
باهم آمیخته اسب را حقنه کنند و مفید بود باب سی و یکم
در معالجه اسبی که از نمک بسیار خوردن معلول و بیمار گردد
و بعضی مردم چون اسب را دوانند یا از راه دور آرند نمک

دهند این خاصیت از آنکه طبیعت اسپ گرم است
و چون دو دانه یا براه دور برند گرمی او زیاده شود و نمک
هم گرم اگر در آن حالت نمک دهند سینه و درون اسپ
بسوزد نمک شب آرد اسپ را نمک بسیار باید داد استادان
این علم گفته اند اسپ کلان را در هفته سه بار و در اسپ
میانه را نیم سیر و اسپ خورد را یکپاو نمک بدهند باید
که این وزن کم و زیاده نباشد در چه در این کتاب سیر مذکور
میشود آن سیر خام است و آن هشتاد و دو درم است
علامت مضرت او آنست که گرمی و صفرا بر طبیعت اسپ
غلبه کند و تشنه شود هرچند آب خورد تشنگی نرود و بر

اعضای او دانه گرمی بر آید و آن اسپ سرفه پیدا کند
علاج او آنست که در تالاب یا جاهی که آب بسیار باشد
او را بشویند و ساعتی در آب بدارند و باز بیرون
آرند و گل و لای تالاب را بر تمام اعضای او طلا کنند
و ساعتی بدارند تا خشک شود و باز اسپ را در آب بدارند
و پاک بشویند و بیرون آرند یک سیر شکر و نیم سیر شهد
و نیم سیر روغن و پنج سیر شیر در حلقش بریزند که مفید
بود و از مرغ یا طاوس شوربای سازند و اسپ را بدهند
که دفع گرمی شود و علف کیل تر یعنی دوب بدهند و او را
در جای سرد به بندند که علت دفع شود و دهند آن نمک

مرض را آلوان دبابر کوبند والله اعلم بالصواب باب دویم

در معالجه اسپی که از آب خوردن پی توت بیمار و مریض شود

بدانکه اسپ را که براه دور برده باشند باید و نشد باز زیر بار

گران عاجز کرده باشند خونش بجوش اید اگر آب دهند

آن خون گرم در رگ و پی او سرد شود و به بند و بدان

سبب اعضای او بتخصیص شکمش آماس گیرد علامت

او آنست که سرگین و پیشابش به بند و مفصل آب

از چشمش آید و سست شود و بجنبد علاج او آنست قند

شیرین بدهند و ابلوت کوبند با مذی روغن کنجد

بیامیزند و گرم کنند چون سرد شود بر اعضایش بمالند

و بعد

و بعد از آن آب سرگین گاو و برگ آرند شیحین نمایند دیگر

نمک سنگ و نمک کاج و نمک سیاه و سونجل از هر یک

سه درم مجموع یکجا کوبند و با دوغ ترش آمیخته هر روز

وقت بامداد آن را با آب بدهند و بر بالای آن دو سیر

دوغ ترش و یک آثار گوی که از شهد ساخته باشند از حلقش

بریزند که مفید است والله اعلم بالصواب باب بیست و سیوم

در معالجه اسپی که از خورانیدن روغن بسیار رنج

و علت پیدا کند بدانکه اسپ را چون روغن و چربی بسیار

بار پیدا کند از هر چه خورد هضم نتواند کرد علامت آن است

که سرگین او نرم و بدبو باشد شکمش برآید و هر ساعت بخسبد

و بار برخیزد و میل علف نکند و پایهایش بقل را کاس
کند علاج او آنست که یک سیر دیمول با یک سیر آب
بجوشانند چندانکه از آن یک سیر آید سرد کنند
و یک سیر از جهمن و نه درم نمک سنگ با آن بیامیزند
و آب را به این جلاب حقنه دهند نوعی دیگر آهنگ
و بلتیس از هر یک شش درم نمک سنگ نه درم کوفته
و بیخته با یک سیر شراب قندی هر روز اسب را
بدهند که زحمت رفع شود باب بیست و چهارم

در معالجه اسبی را که بسیار خوردن غله پخته و خام
معلوم شود و سرگینش نرم شود بدانکه اسبی او را آکه

موم

و موته بسیار خورانند تخمش پر پا بر بکه آماس کند علاج
او آنست که تخم درجمو و دفلفل گرد و دهک از هر یک
چهار درم و نمک سنگ نه درم کوفته و بیخته با هم بیامیزند
و با آب مخلوط ساخته به اسب بدهند که زحمت
رفع شود بدانکه استادان این فن گفته اند که اگر دانه
اسب کوره داخل شده باشد و نیز اگر اسب بخورد
و باد و بلغم و صفرا در طبیعت او غلبه کند علامت او از باد
باشد و خوی کند و اندرش گرم شود و بلرزد و بیهوش
و دیوانه شود و هر ساعت بیفتد و علاج آن کل تا آب
آورده گرم کنند و تمام اعضای اسب بمالند و یک سیر دیمول

چنانکه مذکور شد جلاب زند و نه درم کنگنک و شش
درم خردل و نیم سیر روغن کنجد در آن آب جلاب بیامیزند
و اسپ را حقنه دهند به شود نوع دیگر که دانه کچه بسیار
دهند اشتهای او کم شود و هرچه بخورد و هضم نشود پاهای
او بقدر را آماس کند و سینه اش سنگین شود و باد در شکمش افتد
و علاج او بطراف سینه اش یا از پهلوی او رگ بگشایند
و معالجه پیش ازین مذکور شد بکار برند و مفید بود
دیگر گاه باشد که از بدهضمی شکم اسپ براند و سرگین او همچون
آب کرد و این رنج را بزبان هندی اپهار گویند
و در این وقت اسپ از خوردن باز ماند و شکمش بجهد علاج

او آماز

انار دانه خام نه درم و کوته هژده درم و کابلی و اندر
جو موته و رسولی از هر یک نه درم این همه ادویه را کوفته
مقدار نیم سیر ازین ادویه با یک پاو شهد با پیه بدهند
و شفا یابد نوع دیگر شنج و کوته از هر یک یک پاو و با یک سیر برنج
سائیده بپزند و سه روز در لیده دهند و اگر بهتر
نشود هفده روز بدهند بعد از آن شوربای از
برنج گوشت بدهند اول اندک دانه دهند هر روز
بتدریج زیاده کنند تا حال خود آید علت و زحمت
دفع شود باب بیست و پنجم در معالجه رنج عشقی اسپی
و علت شقاق پیدا کند و شقاق بزبان هندی

رغ گویند و این علت از خون باشد و بزیادتی طعم
سپید آشود و یا آنکه اسپ کرم خورده باشد بر چوبی یا پایش
بر سنگی ریش شود و یا بر سیمانی ساویده گردد چون در
مداوای آن تعلل کنند ریش بدشوار آید علاج پذیرد
و این زخمت چشمه بر بست و پای اسپ سپید شود
علاج آن اول آنکه ریش سپید گشته در آب سرد تر دارند
ساعتی زنجبیل و شیطرج فلفل گرد و دار فلفل
و بلوط از هر یک سه درم با بول گاو سحق و هر روزی
دو بار بنهند بر آن ریش مالند تا زخم دفع شود
نوع دیگر حلبه و مویز و اکره و زنجبیل و بابچی و نمک سنگ
و ساتر

و ساتر و پنج سرکه از هر یک پنج درم در آب گرم
کنند و بر جایی که ریش باشد طلا کنند که مفید بود
نوع دیگر شرنف و موثه و پوار از هر یک شش درم با
بول گاو سحق کنند و بر ریش او بمالند که صلاح آید
دیگر بگیرند هر روز سه پا و روغن ستور و ابجیر برگ
نیب و شش درم کو هر دو با هم بیامیزند و در حلق او
ریزند که علت بر طرف شود نوع دیگر اسپرکشش و کاته
و پوست شیطرج و برگ نیل خشک بسایند و بر آن
ریش ببندند که خشک شود و موی برآرد و به
شود نوع دیگر مور تهو تهاو بهنکرا و امیرکشش از هر یک

دو درم لب وند واهک چوب تازه باب لیمون
حل کنند و قدری ادویه فندکور دران آهک انداخته
دارش اسپ نیز باب لیمون لب وند واهک حل
شده بر جراحت نهاده ببندند وان وقت بسته
باشند باز همون وقت بکشایند چهار روز یا
پنج روز همچنین بندند زحمت دفع شود والله اعلم بالصواب

باب بیست وششم در معالجه اسپی که کرم پیدا کند نوع دیگر
این علت از حرارت وخون باشد بر طبیعت اسپ
غالب شود از پوست اسپ ظاهر شود علاج آن آنکه
ارکر دنش رک بکشایند واز جو دست نیز بول وسرکین

گاو

گاو با شراب بیامیزند و بر آنجا که روز کرده شده طلا
کنند بلکه بر تمام اعضایش بمالند که مفید بود نوع
دیگر نمک سنگ و پنج کرنج و تخم خردل سفید و فلفل دراز
و شیطرج از هر یک ربع سیر کوفته و بیخته با پنج سیر آب
ارم برگ نیب و پنج سیر بول گاو بیامیزند و بر اعضای اسپ
طلا کنند که مفید بود نوع دیگر دو هفته هر روز یک سیر روغن
باشش درم سبجی در حلق اسپ بریزند که نافع باشد
و از ولیده موشه و هند که زحمت دفع شود باب
بیست هفتم در معالجه اسپی که بر تن خود آبها پیدا کند
هزا بزبان هندی پیل کویند واین زحمت از

بسیاری روغن و دانه پچه واد آن پیدا شود و اگر
ابتهای بر نصف سینه اسپ بر آید از بلغم و زکام باشد
و اگر پشتش غلبه کند از صفرا و گرمی بود و اگر رگهای کله پا پهن
او ظاهر شود از باد بود و دان آبله اگر خورد بود مقدار دانه پنبه
است و بزرگش بقدر گردکان باشد علاج آن اول پشتر
ابتها را نشگافند و حرکت و کندگی که باشد بیرون آورند
و بجای آن شیر زقوم پر کنند و شیره اکبر بعد از آن نیم سیر
روغن بجوشانند و نه درم مورتوتیا سحق کرده بر روغن
آمیخته بر آبلها طلا کنند **نوع دیگر** سیطرج و زنجبیل و هلیله
و آمله و بابونه خشک ترامیان ظواری دالاجی و بهاری

و بث

و بث پاپره و بهون رنگینی و پوست نبنب و تاوری
و گرباینه ارد په ند گور پا از هر یک ربع سیر مجموع یکجا کوبند
و هفت قسمت کنند و هر روز یک قسم از آن با هشت
سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن یک سیر آید صاف نمایند
چون سرد شود وقت صبح در حلق اسپ بریزند نافع باشد
نوع دیگر روغن بهارمی هر روز یکنیم پاو در حلق اسپ بریزند
مفید بود و علت رفع شود چنین آورده اند
اسپ فربه را چون در هوای گرم دوانند خونش بجوش
آید و ماسه شود و از غلبه خون ماسه گاه باشد که این آبلها
پیل از زیر گلو تا بر اطراف گردن اسپ آید و این نوع

نخستین آنست که غدد گوشت در اسپ در این زحمت بیم
هلاکت بود و درد اپنهان برد و علامات او آنست که مفصل
حوی کند و از گرمی مضطرب شود بلرزد و بیهوش گردد
و دهانش خشک شود و علاجش چنانکه غدد گوشت آن اسپ را
بشکافند و در میان آن تخم ها باشد مانند تخم خردل اگر
دانه را بشکافند و در میان او سبز خام بود علاج نکنند
که فایده نکند و این اسپ نزید و اگر رنگ دیگر بود آن تخم را
و چرکی که در آن است همه با نشتر بیرون آرند و بجای آن
فلفل نخود کرده پر کنند و بران ابنه داغ کنند نوع دیگر باد سر
فلفل را با آب معجون ساخته باید بنهند نوع دیگر آنست
که از کرمی

که از کرمی اندرون اسپ باشد و دانه خورد بر اعضایش
برآید و بچه شود و آب از آن روان گردد و علامت
گرمی آنست که چشمش سرخ شود و پیشانیش زرد شود
و دم بسیار زند لاغر شود و علاج آن برگ پر یا برگ
کهرنی یا برگ پیلی در آب بجوشانند و چون آب سرد
شود بر اعضای چپ بر گذارند چاشنی هلیله نیم سیر و آمله نیم
سیر و برنج نیم سیر شکر کیر کوفته و بیخته با هم بیامیزند و هفت
قسمت کنند و هر روز یک از آن با نیم سیر روغن
بیامیزند و بدهند که نافع باشد باب بیست و ششم در
معالجه اسپی که سینه در بر شکستن شود و آماس کند

و اسبی که این زحمت داشته باشد و بعضی که کره کو
ینه و مردم زهیند برا خوانند داده این زحمت را
باد باشد یا از بدهضمی که بعد از خوردن دانه برو سوار
شوند و بدوانند یا بمنزل دور برند و چنین از آن فرود
فرود آید فی الحال لگام از سرش برگیرند و دو ساعت تشنه بدارند
و تیمار بخودی نمایند در کوفت بماند و علف که خورده
باشد هضم نتواند کرد و علامت او آنست که سینه اش
سنگین شود و لنگ کرد و لنگ از راه رفتن باز
ماند علاج او اول از سر و گردن و سینه و دو دستش
بروغن گنجد چرب کنند و مالش بسیار دهند و اگر

از بدهضمی

از بدهضمی سینه اش سنگین شده باشد علامت
او آنست که سرفه بسیار کند سینه اش بروغن ستور
گند هین نمایند و سرگین گاو و برگ بید انجیر کرده
تسخین کنند و بر اطراف سینه اش رگ بگشایند و سه
روز آن اسب را دانه ندهند و اگر بصلاح نیاید
یک هفته هر روز ربع سیر روغن گنجد و نه درم سیر که بزبان
هندی لسن گویند با یک سیر قند مخلوط کنند و بر پا
بدهند که مفید بود دیگر اگر سر شانه اسب در رگ بند
یا از باد زحمت شود و بدان سبب لنگ شود
علاج که از برای اسپ چو که مذکور شده بشرح بکار برند

و مفید بود باب بیست و نهم در معالجهٔ ورم خصیه اسباب
ظاهر گردد و دلیل علت بیشتر از گرمی بود اگر شود سرخ و خصیه‌اش
آماس کند و درنهایت گرمی برآورد و خوارش پدید کند
اگر در معالجه او تأخیر کنند گاه باشد که کرم در او افتد
علاج او رگ از طرف اندرون را نهاد او بگشایند
و این کرا از بایات هندی بیشتر رگ کو پتند دیگر آب
سرد و بر خصیه‌اش بیفشانند و بر ذغل چرب کنند
نه درم هر یک نبات با یکسیر خرما خلط کنند که هفته
هر روز پیسار باید بدهند و ذبح شود باب سی‌ام در
معالجهٔ ریحی و انواع آماس خصیه بدانکه آماس
چند

چند نوع می‌باشد اگر از باد باشد علامات آن آن است
که چنین دست بر روی نهند سرد و نرم بود علاج او
آن است که زیره از هر یک چهار درم کوفته و بیخته
با ربع سیر روغن بیامیزند و هر روز بر خصیه‌اش ضماد
کنند که مفید بود اما خصیه اگر از باد و تا بلغم
آماس کند علامات آن آن است که آماس سخت باشد
بول بدشواری کند علاج آن زنجبیل و فلفل دراز
و کرد دست زیره و جوکهار از هر یک شش کوفته و بیخته
با سیر شراب بیامیزند و هر بامداد در حلق آن آب
بریزند که مفید بود اگر شراب نباشد الوی و

مناسب باشد والله اعلم بالصواب **باب سی و یکم**
در معالجهٔ اسپی که یک خصیه بکشد و باز در کذارد و بدان کم
خون و بلغم با هم جمع شوند در طبیعت اسپ این علت
پیدا کنند و یک پای او از طرفی که خصیه لنگ شود
و دوای آن از زیر نهاش نزدیک خصیه رگ بگشایند
و خصیه بر روغن چرب کنند و سرگین و پشاب گاو
یا نمک در دیگی کنند و بجوشانند و از آتش
فرو گیرند و ساعتی بر خصیه بدارند تا بخار بخصیه اش
برسد خوب نافع است دیگر ابوث بکشم یا و پنیس
و فلفل دراز از هر یک یکپاو دو جو کهار و نمک از
هر یک

هر یک نه درم کوفته و بیخته هفت قسمت کنند و یکی نیم
پاو روغن گاو مخلوط ساخته با اسپ بدهند هر
روز خصیه او بحال خود آید و علف دهند با آب چاه
نافع باشد در علاج این زحمت سرعت باید کرد
اگر تاخیر شود بول و سرگین بسته رود و کمرش خشک
گردد و از خوردن باز ماند آخر اسپ نمیماند والله
اعلم بالصواب **باب سی و دویم** در معالجهٔ اسپی که سم او
ساویده باشد و علاج خوردگاه و ساقها و زانوهای او
و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول**
با آنکه اسپ بی نعل را چون بر زمین سنگستان

پا بر زمین سخت بر آنند سم او سست و پدید شود و اگر زود
خبردار نشوند چنان شود که مطلق از راه رفتن بماند و پای
بر زمین نتواند نهاد و علامت شدت این عیب آنست
که چون دست بر سم اسب نهند سرد باشد مطلق حرارت
در وی نبود و علاج آن آنکه اول سم اسب را پاک بشویند
و در اندرون سم نگاه کنند که سنگ و چرکینی که باشد بیرون
آرند بعد از آن هیر کسیس و بلادر و تخم کور و حب
الزهر یک ربع سیر کوفته و بیخته با کاه گل و بهی با
شهد در سم اسب طلا کنند و بپارچه ببندند سه
روز باین نوع عمل کنند که مفید بود **نوع دیگر** شهد و چشد

سیاه

سیاه از هر یک یک پاو و هم با هم بیامیزند و هم اسب را باز گونه
کنند و اره و به فندکو بر آن سم نهند و با آتش گرم کنند
چنانکه بگدازد و بسم اسب بچسپد چون سرد شود از چرم
نعل راست کنند و بر آن چرم قدری آمله کوفته بریزند
و بر آن سم نهند نعل آهنین بطریق معهود ببندند
ببندند که نافع باشد و سم او بحال خود آید **فصل دویم**
در معالجه خورده گاه اسب که از باد آماس کرده علامت
شدت درد آن باشد که پایهای دست بر زمین نهند
و نمیتواند بر سم راه رود و علاج او باید که خورده گاهش
بروغن راست چرب کنند و با آتش گرم کنند و به برگ

آن گل با برگ آرند کرم کرده برخورده کاهش و ماش
کرده باشد بلعته به بندند سه روز بدین سبیل عمل نمایند
که نافع است نوع دیگر گلنگشت کمپا و قدری صبر زرد بیخ
گلنوار با هم خلط کنند و برخورده کاهش بندند و اگر
فایده نه دهد رگ خورده کاهش بگشایند که اصلاح
آید اگر قلم پاچهای اسب و زانوش از باد و بیابان یا سایدن
علاج آن از اماس خورده کاهش که مشاهده کنند مفید بوده اگر استخوان
بندگاه اسب زیر زانوش از قاعده معهود زیاده گردد همچون سنگ سخت
شود و باین سبب بلنگد علاج آن نمک سنگ و ساجی و نمک طعام
و مبرا کشش و نوره و بعیر نکرده که در گچیل و فلفل بی از هر یک یک درم
کوفته و بیخته

کوفته و بیخته مجموع با آب سرکه مخلوط سازند و بر آن استخوان
که زیاده از قاعده بر آمده باشد هر روز بلعته به بندند تا
زحمت رفع شود و اصلاح آید باب سی و سیوم در معالجه
خارش دم اسب و این از خون فاسد باشد یا از آنهایی کرمی
که بر استخوان دم اسب بر آید و چنین در معالجه تاخیر نمایند
موی بریزد و گاه باشد که در استخوان دم او بگشایند و
دمش را روغن چرب کنند یک هفته هر صباح یک سیر خرما
با یک پاو برگ سیب اسب را بدهند که علت دفع
گردد باب سی و چهارم در معالجه علت مجهول که اسب پیدا
کند و این زحمت بیشتر در هوای گرم اسب پیدا کند

و این اصطلاح هندوان است بی پر گویند و هندوان
کیر علت را کهار گویند و انواع این علت زحمت بسیار است
یکنوع آنست در اسپ گاهی هم آشته دارند علتی
مدام اندام او گرم بود اگرچه در سایه بسته باشد و رگ
زیر بغلهایش بجهد و عضایش خشک شود و پای او
بقدری آماس کند و بهیکاهش زر با ر بر آید چنین که
چشمش باز کوته کند زرد بود و نوع دیگر دهنش گرم
شود چنانکه اگر دست در آن نهند بسوزد و زبان و کامش
زرد شود از حرارت اگر در هفت شب بدارند نه باشد و نبداد
و آفتاب بست از گرمی که در مزاج دارد دیر به آید و هوش

از و برو

برود و در شب بیشتر نفس از زور زند و اندامش گرم
باشد هرچند آب خورد تشنگی نرود و روی او اندک
آماس کند و پوست پلکهای چشم او سخت شود چنانکه
بدشواری باز کوته کند اندرون پلکش سفید باشد و
نقطهای سیاه در آن سفیدی باشد اندامش خشک گردد
و زمین بسیار ببوید و از بینی و دهن خلط اندازد و مانند
رم و کردن خود را بسیار گرداند و پهلوی خویش ببوید
این علت در اندرون پهلوی او بود گاه باشد و گردن
کج کند و سر بر زمین نهد و خمیازه بکشد و براه نتواند رفت
و در وقت صبح دم بسیار زند زمین آهسته آهسته بپای کند

اگرچه علف بسیار خورد روز بروز لاغر شود و مگس بر اندامش
نشیند قطره بول از قضیبش بچکد و چون موی دم او
کسی بکشد زود از جای برآید و در شکمش آواز قرقر کند
نوع دیگر آنست که از دهانش بسیار لعاب آید و شکمش
براند و سرگین او مانند آب باشد و اسپی که این علامتها
پیدا کند اگر در اول حال علاج نکنند البته نزید بیطار
خوب باید چون تشخیص این مرض پیدا کند آن اسپ را
درمیان اسبان نه بندد که این علت درمیان ایشان سرایت
کند علاج آن نمک سنگ و زنجبیل و فلفلین و هلیله
و بلیله و آمله و قاقله با پوست و دارچینی و تمال پنیر ولنگ
از هریک

از هریک نه درم کاکولی و میده و مهاو جوکت و ریک و
ساجی کهار و جوکهار بوزن برابر مجموع بکوبند و پیچیا
و چوب سیسم و پیچیا و و دپدار بکوبند و با چهار سیر آب
بجوشانند چندانکه بوزن نیم سیر آید ادویه مذکور بآن
آب آمیخته اسپ را بدهند که مفید بود باب بیست و پنجم
در معالجه اسپی که مار را بر او گزیده باشد علامت آنست
که زبانش خشک شود و دهان به بندد و چنانکه نتواند
کشاد و اگر زبانش سبز شود علاج نپذیرد و اگر سبز نشده
باشد علاج اول اعضایش آب سرد بپاشند اگر موی
تن او ایستاده نشود علامت صحت بدان است بران

حلق که مار گزیده است حجامت کنند یعنی بحجامه و
دخول بکشند و اگر جای رگ کشادن بکشایند
و روغن و نمک سنگ بیابی بران طلایه کنند و آب
جولائی با فلفل کرد و روغن در حلقش بریزند و
برگ نمنب با روغن دادن او را مفید بود

باب سی و ششم در دانستن محلهای که اسب را در انجا نباید داشت

اگر بدارند دیوانه شود و اصل تجربه چنین اورده اند که
اسب در چند محل نباید بست اول در خانه خالی که کسی
در انجا سکونت نکرده باشد دوم در دهر انها دکور دجائی که
مردم کشته افتاده باشد دیگر در جای که اهند و میشوند

و در سخانها و بر چار سو زیرا که میگویند که درین مکانها
دیو و پری حاضر میشوند چنین نظر اسب بر ایشان افتد
دیوانه شود و بیهوش گردد و خود را بر زمین افکند
و چشمهایش از حدقه بیرون آید و کس نداند این چه
رنجست دارو را از علاج او عاجز شوند اسپی که بدین علتها
پیدا کند و او را عارضه باشد بدانکه دیو زده و
دیوانه شده باشد آن اسب را از میان اسبان
جدا باید بست و چند دیگر اسبان او را بدین نوع
به ببینند دیوانگی او در انها اثر کند و ایشان نیز دیوانه
شوند و گویند علاج او آنست که قران و دعا خوانند

تا شب پوشش او بگریزد دیوانگی او رفع شود و باصلاح آید

باب سی و هفتم در معالجه متفرقه جهت دفع علل و امراض اسب

بعد و معروف ادویه و اغذیه که اسب را دهند فربه شود و قوت بیشتر

بیفزاید و این مشتمل است بر شش فصل است فصل اول

در بیان ادویه که بطریق چاشنی اسب را دهند زنجبیل فلفل و

پوست شیطرج و هلیله و بلیله و بادرنگ و قسط شیرین

و کشنیز و پج و پیپول و پوست درخت سرکهو و زرد چوبه

و دهاپه و پتیس و مونه و بادیانه خشک و بهارنگی و گردانش

و نال کنکی و کراجهال و ثرایال و جوایین و دیوداروی

و ایوال و سیرسون و پشوتن و جو و زیره سیاه و سفید

و جیت

و پیت پاپره را ادویه مذکور از هر یک نه درم کوفته

و بیخته نگهدارند اسب کلان هر روز بیست و هفت درم

و اسب میانه را هژده درم بدهند و اگر سرکین اسب نرم

شده باشد به بند و پیچش شکم رفع شود و فربه و توانا

گردد و اگر همین ادویه را در بول گاو آمیخته اسب را بدهند

رفع زکام و بلغم کند و سرفه ببرد و گرمی که در شکم اسب

باشد ببرد و اگر این ادویه را با روغن آمیخته اسب را بدهند

رفع باد صفرا کند نوع دیگر پنج و کلو و کرد بانسه و هر دو کنگنی

یعنی بسشاده و رساده از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با بول

گاو مخلوط سازند و یک هفته هر روز پانزده درم برگ نیب بدهند

که دفع بلغم در کام بود و سرفه چو بهیچ ادویه به نمیشود از این
ادویه مذکور دفع کرده هر روز بمقدار یک پیاله دهند فصل
دویم در بیان ادویه که از جهت دفع علل و امراض در
بینی اسپ کنند دان انواع است که از برای دفع
باد از چربیها و روغن و شیل مناسب است و از برای دفع
ریخت گرمی شیر و روغن و از برای دفع بلغم در کام
شراب هندی با آب گرم یا بجی و تخم کشنیز بو لگاو
در بینی کردن نفع دهد فصل سیوم در بیان علاجات
که از برای دفع علل و امراض با بینی دهند سنا و زنجبیل
فلفل دراز و بادهرکت و نخ و چتراچپال و حبشی هر
هلیله

هلیلک و چوک و موثه و پیپلول و بهارد و حجبت و تبوت
و زرد چوبه و کلوده و پیش و سنهر و دهماهه و بلیه و تخم
نیلوفر و کوکل از هر یک یک و نیم درم کوفته و بیخته به هشت
سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن یک سیر آید صاف
کرده سرد کنند و در حلق اسپ بریزند تا دو هفته
چنانچه مذکور شد عمل نمایند چه دافع بلغم اسپ است
نوع دیگر از جهت دفع زکام و بلغم مناسب بود فلفل
دراز و قسط شیرین پوست شیطرج و سعد و کلود و داشت
و کرد و پوست درخت روهره و درسکند و پوست نیب
دو هفته هر روز از هر یک ادویه مذکوره سه درم کوفته

با هشت سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن یک سیر بماند
صاف کنند با یک پاو شهد بیامیزند و در حلق اسپ
بریزند زحمتی که از زکام و کرمی پیدا شده باشد ببرد
و رشتها پیدا کند و اماسی که در اعضای رئیس او
باشد رفع کند و بصلاح آرد **فصل چهارم** در
بیان ادویه مذکور اسپ را بدان حقنه کنند اهل تجربه
چنین آورده اند که برای دفع علتهای که در ضعف
پس اسپ واقع شود هیچ دوائی او را به از حقنه
نیست و حقنه بعضی بجلاب و بعضی بچربیها
نفع بسیار دهد و حقنه دادن در وقت صبح مناسب

بود

بود اول اسپ را آب باید خورانید بعد از آن حقنه
باید داد و انواع ادویه حقنه بسیارست نوعی آنست
دلنگشت سوده از هر یک شش درم گوشته و پخته بیک سیر روغن
کنجد بیامیزند و یک سیر آب حقنه دهند **و نوعی دیگر** اگر در
شکم اسپ کرمی روز کرده باشد نه درم نبات و هژده درم
شهد و سیر و نه درم روغن و دو سیر شیر مجموع با هم بیامیزند
و حقنه کنند و بصلاح آید **فصل پنجم** در دادن آب مقل
دادن اسپ را و مقل را بزبان هندی گوگل گویند
چنان آورده اند که در هوای برشکال زکام و باد و بلغم
بطبیعت اسپ غلبه کند و بدان سبب گرسنگی اسپ کم شود

دهند معمول کرده از برای دور کردن آب هیچ دوائی
به از مقل نیست و مقلی نیست و مقلی جو اسپ را دهند
باید که برگ رز بود و دانه دانه بود پنج درم مقل و هلیله
و بلیله و آمله از هر یک هژده درم یکجا بکوبند و در چهار
سیر آب بجوشانند چندانکه بوزن نیم سیر آید صاف کنند
و در حلق اسپ بریزند بدین سبیل عمل نمایند مفید بود
اگر برای دفع باد کیپا و کوکل کوفته و سبچه با نیم سیر بول
گاو در حلق اسپ بریزند زحمت رفع شود و اگر از برای
دفع کرمی باشد کیپا و مقل با هژده درم شهد و نیم سیر
روغن اسپ را بدهند نافع بود فصل ششم در دادن
خورانیدن

خورانیدن شاخ گاو میش اسپ را اهل این صنعت
چنین آورده اند که شاخ گاو میش چون اسپ را دهند
اول باید که یک شبانه روز در گل بخسپانند بعد از آن شاخ
گاو را بسوهان براده ساخته قدری شهد بر او بزنند و
در کوزه نو کنند و سر کوزه را استوار بگیرند و در میان
آتش نهند چندانکه براده شاخ در کوزه سوخته خاکستر
گردد بعد از آن برآورده با زنجبیل و فلفلین و سعد
و شیطرج و نمک سنگ و پهکر مول و کرد کلو و ساجی کهار
آورده قند گور را بوزن برابر کوفته و چند خاکستر قند گور با هم
بیامیزند ٣ هفته اسپ را بدهند هفته اول با مقل هفته

دوم با شکر هفته سیوم با روغن زرد اول روز پنج درم روز
دویم ده درم روز سیوم پانزده درم باقی روزها پنج
درم تا سه هفته اما دو چه فندکور چنانکه گفته شد هر روز بدهند
و هر علتی که اسپ را از باد و بلغم پیدا شده باشد دفع
کند و اسپ حمل یعنی جو کره را چون ارده به دهند
آن علت از و برود و از جهت دفع آماس بادهای سیاه
مفید بود و آماس هر باد را دفع کند و قوت اسپ
بیفزاید و موی تن او نازک و درخشنده گردد و در اصل
فن چنین آورده اند که ارده به با شیر گاومیش اسپ را
همچون الحیات باشد یعنی اسپ معلول باشد چنانکه نزدیک
بلوغ

بلوغ رسیده باشد چون ارده به فندکور با شیر گاومیش
او را دهند علتهاء او برود و فربه شود والله اعلم بالصواب

فصل هفتم در آداب سیر خورانیدن اسپ را در هوای

سرما مناسب باشد و اسپی که در طبیعت او صفرا در گرمی
زده کرده باشد اصلا سیر نباید داد ولیکن اسپ را که
باد و سردی بر مزاج او غالب شده باشد در هوای سرما
سیر دادن جهته دفع آن علت مناسب است و سیر
اسپ بزرگ را سه هفته بدهند روز اول یکپاو و هر روز
نه درم بران باید افزود تا سه هفته و اسپ میانه را چهار هفته
روز اول نه درم هر روز چهار درم دیگر بیفزاید تا مدت

معهود اسپ خورد را روز اول پنج درم و هر روز دو نیم درم
بیفزاید تا مدت معهود اگر سیر اسپ را از جهت قوت
و فربه شدن دهند بشراب و چربی و گوشت کباب
بود که اینها مقوی اند اگر از برای دفع باد بدهند با هم
سیر روغن کنجد مفید بود که دفع انواع باد بود و کرم
شکم ببرد و اینها بیفزاید و اگر از جهت دفع زکام و بلغم
دهند با جلاب هلیله و بلیله و آمله نافع بود و اگر با
بول گاو دهند در اسپ ضعیف و لاغری شکم او
کلان شده باشد عطشا و دفع گردد شکم اسپ کابل خورد
اید والله اعلم بالصواب **فصل ششم** چنین آورده اند

از برای

از برای دفع زحمت باد و بلغم و صفرا سیر کهار اسپ را
دادن مفید بود اسپ کلان باشد ده درم و اسپ
میانه را پنج درم و اسپ خورد را دو نیم درم اگر در هوای
برشکال دهند با روغن سیر شون مفید بود و در هوای
دیگر با روغن گاو منفعت کند و در دفع باد و بلغم و صفرا
بود چنین اسپ کم قوت و کوفته باشد راه خون در تن
او مرده باشد و اصلاح آید **نوع دیگر** اسپ را وقت صباح
آهن بچه با هلیله و آمله دهند رفع شکستگی و اندکی او
کند و منفعت بسیار دهد و اگر خواهند که اسپ لاغر را
فربه کنند سه هفته هر روز دو سیر برنج با ده سیر شیر بپزند و

روغن و شهد از هر یک یک سیر با آن بیامیزند و باسپ را
بدهند که فربه کند و قوت او زیاده گردد **نوع دیگر**
مغز تخم کدو چهار درم و تخم بابچی سه درم با یک سیر شراب
هندی در وقت صبح اسپ را بدهند که منفعت بسیار
دهد و روشنائی چشم بیفزاید و ضعف پیری در و
اثر نکند و قوتش زیاده شود و اگر روزی ده فرسنگ
براند مانده نگردد و اگر بر بادیان بگذرد ضعیف و سست
نشود و چشم او نازک و درخشنده شود و بهتر آید **باب سی**
و هشتم در بیان علامت آنکه اهل تجربه آنرا مبارک
و خجسته و فرخ دانسته اند و آن خطی است چند که برپای

لب اسپ

لب اسپ و جاهای دیگر می باشد خطی که در میان سوراخها
بینیش واقع است مثل خطهای کف دست آدمی
چنین آورده اند که اگر خطوط شکل ماهی واقع باشد
مانند کمان بود آن اسپ بسیار مبارک است و هر جا
که باشد صاحب او را روز بروز دولت زیاد گردد و اسپهای
در طویله او بسیار جمع شوند و خیر و برکت او بیفزاید و اگر
بمصاف رود البته بر اعدا ظفر یابد والله اعلم بالصواب

من نوشتم آنچه دیدم در رقم / عاقبت والله اعلم بالختم
ایزد نظری بحال آن بنده کند / صد ذوق دلش بحکمت آگنده کند
کو از سر خلاص یا بصدق دمی / یک نامه که در کار نوشیده کند

ثمار یا بر ما مکن قهر و عتاب   گر خطائی رفته باشد در کتاب

من نوشتم آنچه دیدم در کتاب   عاقبت والله اعلم بالصواب

هرگاه اسپ جو گیر شده باشد علاج باید از زیر دستهای اسپ

بر ریسمان محکم ببندند تا دم خصیه اسپ و بعد از آن قندیچه را

بدست بگیرند و بر گلوی اسپ ببندند و محکم نتابند تا آنکه اسپ

از پای بیفتد بعد در هر دو گوش زهرآب بریزند و دو تکه

نمک را بپیچند و در گوشهای اسپ بگذارند که زهرآب نیز

اسپ اگر گرم بپوشند و دیگر روز بکشند او را بگرداند و فردا

صبح او را قدری کاه بدهند و شب دیگر چهار یک جو بدهند

هرگاه اسپ بسیار بیابان نعل بیفتد و نعل موجود نباشد قدری خاک

نرم و ریگ نرم پیدا نمخه جمع کنند و قدری آتش در بالای

آنها بکنند تا خوب گرم شود بعد سم اسپ را بر بالای آنها

بگذارند و خوب گرم شود بمنزل رسانند تمت النسخه فرسنامه

از جهت ... در وقت ... صاحب نسخه رو نویس ... خراسان

بود در ... تمام گردید یوم پنجشنبه شهر صفر

المظفر ... شهر ... الشریف ... سنه ۱۲۴۶ هر که بخواند

کاتب سواد را بدعای خیر یاد کند و طلب آمرزش کند

[illegible]

۱۲۶۲

٢٩٨

بسم الله الرحمن الرحیم

اسب فکرت چو زین کند دانا   به که گوید نخست حمد خدا

بنام خدائی که توسن افلاک را گرد مرکز خاک دایره

گردانیده و رایض حکم او بر اسب سپهر روز و شب

از مه و مهر زین نهاده و جلاجل کواکب بر او بسته

در جست و جوی او یک نفس از تک و دو باز نه

ایستد و از گردش تکاپو اگر نعل او سوده گردد از هلال مه

بسم الله الرحمن الرحیم

اسب فکرت چو زین کند دانا به که گوید نخست حمد خدا

ازمه و مهر زین نهاده و جلاجل کواکب بر و بسته

در جنب وجوی او یک نفس از تک و دو بازنه

ایستد ار گرفت تکاپو اگر نعل او سوده گردد از هلاله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اب فکرت چو زین کند دانا   به که گوید نخست

بنام خدائی که توسن افلاک را گردمرک

گردانید و رایض حکم او بر اسب سپهر ر

از مه و مهر زین نهاده و جلاجل کواکب

در جنبش وجوی او یک نفس ازنک

ایستد و از گردش تکاپوا گر لحظه آسوده